



پرسشی از دین پژوهان

متن ذیل، گزیده‌ای از گفت‌وگو با تعدادی از استادی معظم حوزه و دانشگاه درباره موانع نقد و نوآوری در حوزه دین‌بیزوه است.

استادی که در این گفت‌وگو شرکت داشتند عبارتند از:

آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی، آیت‌الله هادی معرفت، دکتر بهاءالدین خرمشاهی، دکتر سید یحیی یزبی، دکتر احمد فرامرز قراولکی، دکتر فنایی اشکوری، دکتر حسین کجویان، حجت‌الاسلام و المسلمین سعید رجحان، حجت‌الاسلام و المسلمین مهریزی، حجت‌الاسلام و المسلمین زیبائی نژاد، آیت‌الله تسخیری، دکتر ابوالقاسم گرجی.

۱. از محضر آیت‌الله صادقی تهرانی در خصوص نگاه قرآن به موضوع نوآوری نخستین پرسش را طرح می‌کنیم نوآوری در قرآن به چه معانی مورد تأیید است؟

به نام خدا. نظریه پردازی گاه طلاق است که شامل علم، دین، روش، اخلاق و کردار است و گاه نوآوری در علم است؛ البته نوآوری در علم در زمرة دستورات الاهی در قرآن است و از جمله آیات آن: «قُلْ انظِرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تَغْنِي الْأَيَاتُ وَالنُّظُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يَمُونُونَ» می‌باشد. بنده کتابی به نام «العلوم التجویدیه فی القرآن و السنّه» در ضمن سی کتاب تفسیر موضوعی نوشتدم و به علمی می‌پردازد که بر اثر تکامل علم نوآوری شده است. بر مبنای این نوآوری‌ها، آیاتی از قرآن که ۱۴۰۰ سال پیش تبیین شده، مورد تصدیق علم قرار گرفته است؛ گرچه قبل از این نظریه‌های علمی، کسانی که درباره قرآن دقت داشته‌اند ولی

دقت عمیق نداشته‌اند، درباره این مصادیق آیات متغیر بودند، ولکن بر مبنای نوآوری‌های قرآنی در کل علوم، بر حسب فرمود این عباس که «ان للقرآن آیات متشابهات یفسرها الزمن» که بر (زمان‌های تکاملی علمی تفسیر می‌کند) آیاتی را که در زمان نزول مصدق آن درست بین نبوده است. نه مورد انکار بوده است و نه مورد تصدیق مگر از نظر کسانی که ایمان به قرآن دارند، تصدیق می‌کردند و نمی‌دانستند که این ندانسته‌ها بر اثر نوآوری‌های علمی تبدیل به دانسته‌ها می‌شود. بنابراین در نگاه نخست، نوآوری‌های علمی جزء دستورات مکرر در کتاب و سنت است؛ اما نوآوری‌های تکلیفی، چون شریعت قرآن آخرین شریعت است و قرآن همه تکالیف پنج گانه را تبیین کرده است، یا به طور کلی یا به طور خصوصی، بنابراین هیچ گونه نوآوری در زمینه احکام اسلام هرگز درست نیست. البته یک نوآوری درست است و آن این است که در گذشته، قرآن پژوهان پیش از نیازهای احکام و موضوعات جدید، به این احکام توجه نداشتند؛ این موضوعات و احتیاجات جدید سبب شده است که همان نوآوری با نگرشی عمیق‌تر، وسیع‌تر و دقیق‌تر در قرآن به دست آید؛ بنابراین نوآوری‌ها بر چند نوع است:

— نخست، نوآوری علمی که درست بوده و مورد تصدیق عقل، کتاب و سنت است.

— دوم: نوآوری اصلی احکام که اصلاً نیست؛ بدان سبب که اسلام آخرین شریعت و همه احکام و بایدها و نبایدها را قرآن و سنت تبیین کرده است.

— نوآوری سوم، که مانند نوآوری اول درست است، این است که انسان در قرآن درست دقت کند و براساس دقت مطلق و معصومانه که «واعتصموا بحبل الله جميعاً» حداقل عصمت علمی گرفتن از قرآن است.

ما می‌توانیم بر مبنای قرآن، به دو شرط: عصمت علمی عقیدتی و احکامی بگیریم:

شرط نخست این است که به قرآن بدون انتظارات نادرست، پیش‌فرض‌های غیرمطلق و تحمیل‌ها و با نگرشی صحیح نظر کنیم و احکام را به دست آوریم؛ بعد از این، چون ما معصوم نیستیم، هرقدر نیز معصومانه بیندیشیم، باز ممکن است ابهامی وجود داشته باشد؛ بنابراین از باب «وامرهم شوری بینهم»، این نظرات را در شورای قرآن پژوهان صحیح قرار دهیم تا مطالب قرآنی به طور مطلق تبیین شود.

بنابراین از این سه نوع نوآوری، دو نوع آن درست و یک نوع آن نادرست است. تکرار می‌کنم که نوع درست اول، نوآوری علمی و نوع درست دوم، تفکر صحیح در قرآن است؛

موانعی و مشکلاتی روبرو است؟

بدنام خدا

- این کار بحمدالله شروع شده و خوب هم شروع شده و گسترش پیدا کرده و تنوع پیدا کرده و روزی بود که ما در این مسائل صفر بودیم و شاید زیر صفر بودیم و به باد دارم در سال های ۵۱ و ۵۲ که وارد قم شدیم همین مسائل علوم قرآنی به صورت جزوی بود؛ اوین بار در مدرسه حقانی آقای مرحوم قدوسی از ما دعوت کرد و در آنجا تدریس می کردیم، بعد هم حوزه از ما دعوت کرد در همین مسجد آیت الله گلبایگانی تدریس می کردیم و خیلی از طلبدها هم بودند. در آیت الله قدوسی طلبه های بسیار خوبی بودند که الان جزء رجال کشور هستند و تلقی آنها خوب بود ولی اینجا چون حوزه الزام کرده بود که طلبه ها باید همه حاضر شوند آن وقت سطح دو و سه و چهار و این حرف ها نبود. بسیاری از طلبه ها به من اعتراض می کردند که این حرف ها چه است برای ما می گویند ما اینها را خودمان مطالعه می کنیم. ما با لطائف العیل اینها را قانع می کردیم که گوش کنند. حتی حاضر نبودند گوش بدھند. ولی الان که من اینجا نشسته ام، چهارده دانشگاه علوم قرآنی داریم، غیر از اینکه در همه دانشگاهها و در همه حوزه های علوم دینی مسئله علوم قرآن بعنوان یکی از مسائل اساسی مطرح است و یکی از مسائل علوم قرآنی علم التفسیر است یعنی چگونه تفسیر کنیم. روش های تفسیری، نحوه تفسیر، مبانی و اصول تفسیر. اینها الان جا افتاده و شاید در قم بیش از دویست نهاد

چراکه احکام و موضوعات مورد احتیاج در قرآن از قبل تبیین شده، ولی تبیین نشده است؛ همچنین نوآوری بدین معنا نیست که احکامی جدید درست کنیم؛ زیرا ما نه نبی هستیم و نه نبوتی جدید از قرآن در این باره وجود دارد.

به نظر حضرت عالی چه ضوابطی باید در این باره مورد دقت قرار گیرد؟

— ضوابط فرق می کند. ضوابط نوآوری صحیح، درست است؛ ازجمله ضوابط نوآوری صحیح در علم، پرداخت دقیق و پیشو از نظرات علمی است؛ آن هم نه نظر شخصی، بلکه نظر شخصی پیوند خورده با نظرات شورایی.

۲. با توجه به نظرات آیت الله صادقی معانی نوآوری در قرآن طرح گردید. حال در محضر آیت الله معرفت پرسش دوم را طرح می کنیم. به نظر حضرت عالی اگر قرار باشد در حوزه های علمیه جریان و نهضتی درباره نوآوری در قرآن پژوهی ایجاد شود با چه

مختص پژوهش قرآنی در قم وجود دارد. اینها همه از برکات این حرکتی است که اخیراً ایجاد شده و روزبه روز شکوفاتر می‌شود. ما تا دیروز برای اینکه مسائل علوم قرآنی را مطرح کنیم می‌رفتیم سراغ نوشه‌های عامه مثلاً مصرها که آنها هم نوعاً پایان‌نامه‌های ایشان بود که اینها را ترجمه می‌کردیم، الان مسئله این است که ما داریم حرف اول را می‌زنیم، یعنی الان آنها دارند پایان‌نامه‌های ما را ترجمه می‌کنند. الان کتاب‌های ما آنجا خریدار دارد و در این مسائل ما داریم حرف اول را می‌زنیم و در هر بعده از این بعدها و این یک تعلوی است و اینکه بگوییم ما حالاً به آن مطلوب غایی رسیده‌ایم این هم حرف غلطی است. در همین مسئله ابتکار زیاد است، علوم قرآنی یک سری مسائلی است، مثلاً هشتاد مسئله محوری دارد، ولی امروزه برآشر مطرح کردن مسائل قرآنی چهل مسئله به اینها اضافه شده است که این مسائل دیروز نبوده یعنی اینها مسائل نو تولیدی است. اخیراً من کتابی شروع کردم به تألیف با کمک بسیاری از فضلای کارکشته حوزه تحت عنوان «التفصیر الاتری الجامع» یعنی یک تفسیر روایی جامع بین روایات اهل سنت و شیعه و بررسی این روایات و در نقد گذاشتن آن. یعنی همان کاری که جواهر با روایات کرده، فرقش با وسائل همین است، وسائل صرف نقل است اما جواهر نقل و نقد است. مثلاً تفسیر برهان نقل روایات تفسیری است، در المنصور نقل روایت است اما نقد در آن نیست. ما همین کار را کردیم، یعنی همین کاری که در جواهر با روایات شده ما در تفسیر با روایات انجام دادیم و جلد اول آن هم چاپ شد و اولین بار ما در جهان اسلام آن را پخش کردیم، قبل از آنکه اینجا پخش شود و ما یک مقداری را ابتدا چاپ کردیم و به عنوان نظرخواهی به فضلای حوزه دادیم و تا چند ماه دیگر می‌خواهیم از آنها نظر بگیریم که این سبک و شیوه قابل ادامه است، ادامه بدهیم یا عوض کنیم. حرف بندۀ این است که من به آقایان این را تذکر می‌دهم که این کار یک کار ابتکاری است یعنی پیشینه ندارد، لغو از پیشینه نگرفته‌ایم و طرحی است که خودمان ایجاد کردیم و طرح نوبی است و در هر کار ابتکاری اشتباه زیاد است. پس من برای اینکه این کار چون به نام حوزه و به نام تشیع در سطح جهان تمام می‌شود، چون ما می‌خواهیم به اهل سنت هم بگوییم که ما کاری کردیم که شما را هم بی‌نیاز کردیم، می‌خواهیم بگوییم نه فقط حوزه شیعه را بی‌نیاز کردیم، حوزه اهل سنت را هم از بررسی روایات بی‌نیاز کردیم، روایات شسته و رفته و آماده در اختیارتان گذاشتم. پس این کار مربوط به آبروی تشیع است. پس باید تمام نظر بدھند که اگر کاستی دارد همین الان رفع

کنیم. پس این را بندۀ معترف هستم که این کار ابتکاری و به این جهت می‌گوییم که آقایان
بدانند نقص زیاد دارد. به من بگویند نقص آن کجاست من شاید خود نفهم.

پس این است که انسان می‌تواند کار نو انجام دهد اما اگر بخواهد مغروف شود اشتباه کرده
است و من فکر نمی‌کنم هیچ داشتمند و صاحب‌نظری در ابتکاراتش دچار غرور نمی‌شود،
چون اگر غرور داشت اصلاً به ابتکار دست پیدا نمی‌کرد چون اشخاص مغروف کور هستند.
عالیم باید متواضع باشد، باید تقدیم‌بازد. بندۀ یک موقع در همین مدرسه آیت‌الله گلبایگانی
درس می‌گفتمن از منیر پایین آدمد یکی از طلیبه‌ها به من گفت که آقا شما امروز نتیجه معکوس
گرفتید. این مطلبی که گفتیم، نتیجه گرفتید و این نتیجه‌ای که گرفتید معکوس بود و اشتباه
کردید. بی‌درنگ او را تصدیق کردم و دیدم که واقعاً نتیجه معکوس گرفته بودم. لذا همان وقت
آدمد منزل، چاپ دوم کتاب من در چاپخانه بود گفتم فلان صفحه، فلان سطر را عوض کنید،
این چیزی که الان می‌گوییم بگذارید. وقتی که بندۀ به شاگردانم مجال می‌دهم که هر گونه تقدی
دارند مطرح کنند، حالا من در نظر این شاگرد کوچک شدم یا بزرگ شدم؟ انسان باید مغروف
باشد، مغروف شدن انسان را کوچک می‌کند و از علم و همه چیز بازمی‌دارد. لذا این است که
من فکر می‌کنم باید باب نقد آزاد باز باشد و همه کس اجازه بدنهند که دیگران بتوانند آنها را
تقد کنند. چون اصلاً نقد کار صراف‌ها است، نقد می‌کنند یعنی اینکه طلا و نقره که می‌برند
(در اهم و دنایر) محک می‌زد که این طلا غش دارد یا ندارد و اسم این کار نقد است. حالا این
کار خوب است یا بد است؟ پس این کار من را محک بزنند، خوب چه کسانی کار من را
محک می‌زنند؟ صاحب‌نظران. پس من باید پیشقدم بشوم و اجازه بدhem و راه را باز کنم که این
کارهای من محک زده شود تا اینکه اشتباهات آن برطرف شود. بنابراین من فکر می‌کنم که نقد
یکی از برکات‌جامعه‌متمن و پیشرفتی است که اسلام از روز اول می‌گوید «و لعلهم یتفکرون»
همین است یعنی نقد کنید.

اینجا یک شبیه هم جواب بدhem. بعضی گفته‌اند اینکه خدا باب تفکر را باز گذاشته، حتی
روی وحی آسمانی و حتی روی بیانات پیامبر هم بیاندیشند و آنگاه بینزینند، گاهی اوقات
طرف ممکن است بیاندیشد و نتیجه معکوس بددهد و به اینجا برسد که باید پذیرفت. می‌گوییم
که این خودش یک آزمایشی است؛ اینکه خداوند باب نقد و تفکر را حتی روی مسائل وحی و
گفته‌های پیامبر باز گذاشته این یک نوع تربیت است و وادشتن به اندیشیدن است اما چون

مطلوبی را که خدا آورده آنقدر دقیق و صحیح و مستحکم است که واهمه اینکه احیاناً او به نتیجه خلاف بر سد ندارد. پس تو اگر می‌خواهی از مخالفت مصون بمانی دقت کن در استحکام مطلب خودت. این دقت روی قرآن شده: «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت» یعنی ما فکر شده این را فرستادیم و به این شکل مفصل در اختیار شما قرار دادیم، یعنی اینطور نیست که این یک کار ارجاعی و ابتدائی و فکر نکرده باشد.

پس جای این واهمه نیست؛ یعنی بیامیر آن اندازه به خودش اطمینان دارد که می‌داند اگر کسی درست بیاندیشد حتماً می‌پذیرد. لذا این شبهه هم در اینجا وارد نیست.

۱. با توجه به نظرات آیات آقایان صادقی تهرانی و معرفت، معانی نوآوری از قرآن و موانع جریان قرآن پژوهی مورد دقت قرار گرفت. حال درخصوص موضوع تولید علم در قرآن پژوهی سوال دیگری طرح می‌شود که از جناب دکتر خرمشاهی پرسیده می‌شود.

— به نظر شما، منطق و ضوابط نوآوری در دین پژوهی (با عنایت به قرآن پژوهی) چیست؟

بنام خدا

ضرورت نوآوری برخاسته از تحولات الزامی اجتماعی است (چه علمی، چه فرهنگی، چه سیاسی)؛ بدغایت مثال از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران «نیاز به شناخت مبانی علمی و نظری و فکری و فرهنگی اسلام» هم برای خود مسلمانان و هم برای اسلام‌شناسان یا حتی کسانی مانند تجار و سیاستمداران که به نحوی با جهان اسلام یا اسلام در جهان سروکار دارند، بیشتر شد و یک جلوه آن در فهم بیشتر و عمیق‌تر و دقیق‌تر قرآن احساس شد. همین است که در این ربع قرن، قرآن پژوهی جزء مهم‌ترین پژوهش‌های فرهنگی — دینی مطرح شد. از یکسو در عربستان که مهد و عهد اول و اصلی اسلام است، شهرک عظیمی در سال ۱۴۰۳ق. به نام مجمع پادشاهی چاپ و نشر قرآن تأسیس شد و مصحف مدینه (کتابت عثمان طه، خوشنویس هنرمند سوری که مادرش ایرانی است) که به قرائت حفص از عاصم است و روایت و قرائت آن با دو — سه واسطه به حضرت علی(ع) و عثمان و از طریق آنان به حضرت ختمی مرتبت(ص) می‌رسد، موذن قبول فرقین (اهل سنت و تشیع) به دقیق‌ترین و زیباترین وجه در مقیاس وسیع چاپ و در قطع بزرگ و کوچک تجدید چاپ‌های مکرر شده؛ به گونه‌ای که مجموع شمارگان چاپ شده آن تا امروز در طی زمانی ۲۲ ساله در حدود

دویست میلیون نسخه است یا همان مرکز به بازشناسی بهترین ترجمه‌های قرآن به هر زبانی اقدام کرد و فعالیتش مستمر ادامه دارد و بهترین ترجمه‌ها را پس از شناختن و ویراستن، تجدید چاپ می‌کند.

در ایران نیز رویکرد صاحب‌نظران و قرآن‌پژوهان به ترجمه فارسی قرآن بالا گرفت؛ به شکلی که در این ربع قرن در حدود ۳۰ ترجمه برتر، عمدهاً به نثر معیار (فارسی رسمی امروز) انجام گرفته است و هنوز این نهضت مقدس ادامه دارد و حتی طراح ترجمه دست‌جمعی قرآن از سوی بهاءالدین خرمشاهی — یکی از مترجمان قرآن به فارسی، همراه با توضیحات تفسیری ذیل صفحه و واژه‌نامه در پایان ترجمه — مطرح شده و چندین مقاله و اقتراح و نظرخواهی در اینباره در نشریات قرآنی به طبع رسیده است.

آن‌چه درباره قرآن و رویکرد ایرانی و جهانی در جهات شناخت و شناساندن هرجه بیشتر و بهتر قرآن گفته شد، نمونه و مصدق واقعی از یک نیاز فرهنگی — دینی بود و منطق نوآوری از درون خود آن ضرورت برمنی آید؛ چنان‌که نیاز به ترجمه قرآن، با آن‌که هنوز است، آرا و مقالاتی در جهت مخالفت با آن طرح و درج می‌گردد، به سرعت جواز خود را از عملکرد حضرت ختمی مرتب — که در نامه‌های خود به سران بعضی کشورهای آن روز آیات قرآنی درج می‌فرمودند و طبیعاً می‌دانستند که آن آیات هم مثل سایر قسمت‌های نامه به زبان محلی، یعنی زبان مخاطبان هر نامه‌ای ترجمه می‌شود و در واقع هم شده بود — گرفت یا آن‌که در پاسخ درخواست سلمان‌فارسی، اجازه ترجمه سوره فاتحه (یا احتمالاً بعضی سوره‌های دیگر، ولی نه کل قرآن) را صادر فرموده بودند. باری زبان فارسی که دومین زبان دینی / علمی / فرهنگی جهان اسلام است، فارسی زبانان این افتخار و ابتکار را داشته‌اند که بیشترین ترجمه را از قرآن کریم به عمل آورند.

خوبی‌خانه در همین ایام، فهرست ترجمه‌های فارسی و مخطوط قرآن کریم از سوی یکی از علمی‌ترین سازمان‌های قرآن‌پژوهی در ایران، یعنی مرکز ترجمه قرآن کریم به زبان‌های خارجی، با داشتن منشورات قرآنی و نشریه‌ای شامل مباحث ترجمه قرآن و قرآن‌پژوهی به نام ترجمان وحی منتشر شده است یا — باز اگر از همین زمینه مقدس قرآن‌پژوهی مثال بزنیم — مشکل تهیه و گرانی نسبی کتاب‌های مرجع و فراوانی آن‌ها، سازمان‌های انتشاراتی را به تهیه و تدوین نرم‌افزار (لوح فشرده/CD) تشویق کرده است. یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌ها در این

زمینه مرکز نرم افزار علوم اسلامی در اصفهان است که تحت اشراف عالی آیت الله مظاہری اداره می شود و تک لوحی که درباره نهج البلاغه تدوین کردند، از شاھکارهای تحقیقی است و بیش از ۳۰۰۰ کتاب را با امکان جستجو و تورق در همان تک لوح گردآورده‌اند.

از حوزه دیگر مثال بزنیم، امروزه یعنی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی که ایران با حکومت اسلامی اداره می شود، برای اداره جامعه و حل مشکلات و تسهیل امور شهروندان، هم به فقه نیاز داریم و هم به حقوق و بلکه پیوند آن‌ها با یکدیگر. اگر شورای فقه‌ها (اعم از مجتهدان) و شورای حقوق‌دانان مستقلأً تأسیس شود، ولی اشتراک مسامی، همکاری، همنظری و طرح و برنامه‌ها و رایزنی‌های مشترک داشته باشند، امید می‌رود که در کمتر از یک دهه، تحول عظیمی در قوه قضائیه و حتی مقننه پدید آید.

به تعبیر دیگر منطق و ضوابط نوآوری دینی مثل نوآوری‌های فرهنگی دیگر است و

مشکل وجوده ذیل است:

۱. شناخت مشکلات و نیازها.

۲. شناخت هدف / اهداف.

۳. شناخت امکانات موجود و تأمین امکانات برای.

۴. طرح‌ها و برنامه‌ها با پیاری خواستن از سازمان‌های ذیربیط و ذیصلاح، مانند: فرهنگستان‌ها، مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها، مرکز گفت‌وگوی ادبیان، سازمان‌های دانشگاهی، مراکز دایرۀ المعارف نویسی / مرجع‌نگاری.

۵. به معرض مشورت و نظرخواهی گذاشتن طرح‌ها، برنامه‌ها و امکان‌سنجی Reability Study و شناسایی طرح‌ها و برنامه‌های مشابه و همسو و پرهیز از دوباره‌کاری.

۶— که تابعی از سه می‌باشد — منابع شناسی در زمینه هر طرح شامل:
الف. رجال‌شناسی. (شناخت خبرگان و صاحب‌نظران آن رشته از حوزه و دانشگاه و جز آن‌ها) و تدوین یک فرهنگ زندگینامه‌ای سریع و سرdestی، اما دقیق و کارآمد از نام و نشان و رشته تخصصی یا مورد علاقه هر کس، شماره تلفن و نشانی

ب. کتاب‌شناسی

پ. مراکز‌شناسی. شناسایی مراکزی که می‌توانند به نحوی حتی امانت کتاب برای زیراکس گرفتن از کتب نایاب یا گرایقیمت محافظت نمایند.

۵. تاکنون نوآوری در دینپژوهی را در حوزه قرآنپژوهی مورد دقت قرار گرفت، حال از زاویه دیگری موضوع را پی می‌گیریم و پرسشی را از جناب دکتر قراملکی با توجه به تجربه تحقیقاتی چند ساله ایشان طرح می‌کنیم. در نظر حضرتعالی، مسأله‌شناسی و روش‌شناسی تولید علم در حوزه دینپژوهی چگونه است؟

بسم الله الرحمن الرحيم

- دوستان بعد از این یکی دو سال به سبب آن که کارهای روشی از من دیده‌اند، بیشتر توقع دارند که از روش صحبت کنم. می‌خواهم از روش ورود به این بحث صحبت کنم. مسأله شما موانع نوآوری در دینپژوهی است. اگر بخواهیم روشنمد وارد گفت و گو شویم، باید به چند نکته توجه داشته باشیم: یکی این‌که موانع نوآوری مشکل است یا مسأله؟ اگر مشکل باشد، بدون تبدیل به مسأله، هیچ‌کدام از این چهارده پرسش را نمی‌توان پاسخ داد. بین مشکل و مسأله فرق وجود دارد. مشکل چیزی است که در منطق ما به آن جمع مسائل در مسأله واحد می‌گویند و طبیعتاً در طبقه‌بندی مغالطات قرار می‌دهند و در منطق مغرب‌زمین هم به آن Complex question باز آن هم جزء مغالطات است می‌گویند «fallacy»: در این‌جا یک بعد از مشکل و مسأله را مطرح می‌کنم.

فرق بین مشکل و مسأله، فرق بین مجمل و مفصل است. اگر تصور تفصیلی دقیق و با صورت‌بندی منطقی از مشکل داشته باشیم، این می‌شود مسأله‌ما؛ اما اگر نداشته باشیم، می‌شود مشکل. تکنیک‌های مختلفی هم وجود دارد که ما مشکل را به مسأله تبدیل کنیم که این در قالب بحث ما نمی‌گنجد. اما طبیعتاً وقتی بندۀ بخواهم به چهارده پرسش درباره موانع نوآوری بیندیشم، می‌خواهم ببینم که رویارویی با خود «نوآوری» برای ما چه شائی دارد؛ آیا یک موضوع است و می‌خواهیم هر بخشی به آن مربوط شود؛ هرچند در پایین‌ترین حد ارتباط کارتکنیم که این می‌شود یک تبع موضوع محورانه. اگر بخواهم که حاصل این گفت و گو به بخشی از یک دایره‌المعارف تبدیل شود یا یک نقش اطلاع‌رسانی داشته باشد، اشکالی ندارد؛ اما اگر هدف من از این گفت و گوها حل مسأله باشد، نباید موضوع محصور باشم؛ یعنی نوآوری را نباید به عنوان یک موضوع درنظر بگیرم؛ بلکه باید بگویم که من این‌جا مشکلی دارم؛ ولی باید این مشکل را به مسأله تبدیل کنم. تبدیل مشکل به مسأله روش‌هایی دارد؛ برای

مثال یکی از روش‌ها، تجزیه مشکل به اضلاع آن است. مثلاً شما بگویید که یک ضلع، مشکل میانی است، یک ضلع آن منطق است و ضلع دیگر آن موافع است؛ ولی واقیت این است که نوآوری هنوز به عنوان یک مسأله تعریف نشده است؛ مثلاً در این دو برگ سوالی که برای من فرستاده شده است اطلاع‌ندارم که مشکل شما چیست؟ درست مانند این است که بیماری به پزشک مراجعه کند و بگویید که من برای درمان آمده‌ام؛ این پزشک باید بداند که این مریض از کجا شکایت دارد، این خیلی مهم است و بعد باید بگوید که مشکل این بیمار را به مسأله تبدیل کند.

واقعاً بندۀ نمی‌دانم که پشت این چهارده سوال که همه نیز به نوآوری مربوط می‌شود — نوآوری نه به عنوان یک مفهوم، بلکه به عنوان یک معضل معرفتی و علمی — چه تصوری دارید؟ خیلی راحت؛ البته قید دین پژوهی هم قیدی است که می‌تواند روشن کند؛ ولی هنوز صورت مسأله را ندارد. این نکته اول است که انشاء‌الله گفت و گو کنیم و به جایی بررسیم.

نکته دوم این است که معضلی مانند نوآوری در دین پژوهی را اگر در نهایت به مسأله تبدیل کنیم، یک مسأله چندتباری است، نه تک‌تباری. به لحاظ روشی پاسخ گفتن به مسائل چندتباری با پاسخ گفتن به مسائل تک‌تباری فرق دارد. مثالی می‌زنم؛ وقتی شما می‌گویید که پیوند شیمیابی نمک طعام، کووالانس است یا کوردینانس، به شیمی مراجعه می‌کنید و برای احتیاط پاسخ خود را می‌گیرید یا وقتی که شما می‌گویید وظیفه مکلفین درباره این مسأله چیست، به فقه مراجعه می‌کنید و جواب می‌گیرید. این دسته از مسائل را تک‌تباری می‌نامیم؛ اما هنگامی که شما بحثی به نام نوآوری در دین پژوهی دارید، مسأله‌ای است که نمی‌خواهیم بگوییم ابعاد مختلف ریشه دوانده می‌خواهیم بگوییم که این مسأله‌ای است که در زمینه‌های معرفتی مختلف ریشه دوanده است؛ یعنی این مسأله شما در عین حال که یک مسأله روش‌شناختی است، مسأله‌ای منطقی نیز می‌باشد؛ همچنین روانشناختی و جامعه‌شناختی؛ ولی در مسائل چندتباری ضمن این که باید به علوم مختلف مراجعه کنیم — که خوشبختانه در این پرسش‌ها احساس کردم که به فرض تا حدودی به بعد مدیریتی، جامعه‌شناختی و فلسفی آن توجه شده است، باید گفت که شرط لازم است، نه کافی — باید یک مدل داشته باشیم

که بتوانیم این «approach»ها و روی‌آوردهای مختلف را به‌ نحوی با هم جمع کنیم؛ البته نه «الجمع مهما اولی من الترك» این مهما باید به‌ نحو روشنمند تعریف شود؛ مثلاً ما الگوی پژوهشی خاصی داشته باشیم، و ببینیم که آیا می‌خواهیم این روی‌آوردها را به چالش بگیریم یا این روی‌آوردها را می‌خواهیم تلفیق کنیم یا می‌خواهیم این‌ها را به‌ نحو مکانیکی کنار هم قرار دهیم. این دو مقدمه روش‌شناختی است که فقط تذکر دادم؛ زیرا اگر این‌ها پاسخ داده نشود و مورد توجه قرار نگیرد، شاید در نهایت به نتیجه خوبی بدنام حل مساله نرسیم؛ یعنی به‌ عنوان آرا و دیدگاه‌های مختلف جمع شود که شاید آن اهداف سازمانی شما را نیز چندان تواند دنبال کند.

اکنون شما بفرمایید که تصورتان از نوآوری در دین‌پژوهی به‌ عنوان یک مساله چیست؟

در یک نگاه من به سمت ضابطه نوآوری در دین‌پژوهی می‌نگرم و مشلاً بدعت که آیا اساساً ضابطه‌ای داریم که در دین‌پژوهی بتوان نوآوری کرد یا نه؟ و مرز بین بدعت و نوآوری چیست؟ این یک نوع مسأله است. آن چیزی که در نظر دوم مطرح می‌شود، چیز دیگری است و آن این که ما درباره تولید علم در گستره‌های دین‌پژوهی داریم؛ یعنی مسأله ما این است که چرا در گستره‌های دین‌پژوهی ترخ تولید علم پایین است. معضل ما پایین بودن ترخ تولید علم است. این دو مسأله می‌شود که با هم خیلی تفاوت دارد. با توجه به فضایی که بحق در زمینه جنبش نرم‌افزاری ترخ داده است، گمان من این است که بیشتر این دومی را پیگیری می‌کنید؛ یعنی با جنبش نرم‌افزاری پیوند دارد. اگر این مسأله درست باشد و من متوجه اصل شوم، آن وقت نیز رابطه بین این دو جواب این می‌شود که یکی صد است و دیگری نو؛ چون که صد آمد، نو هم پیش ما است؛ یعنی اگر من تولید علم در گستره‌های مختلف دین‌پژوهی داشته باشم، این که مرز بین نوآوری و بدعت چیست، یکی از مسائل ریز ما خود به‌ خود می‌شود.

- نظر حضر تعالی درباره تولید علم معطوف به انتظارات از دین‌پژوهی است یا گستره دین‌پژوهی؟

- وقتی ما می‌گوییم گستره، فقه یک گستره است با اصول و علوم مربوط به آن. روانشناسی دین یک گستره است، جامعه‌شناسی دین یک گستره است. گستره یعنی شاخه‌های مختلف دین‌پژوهی. حالا من معضلی دارم بمنام این که در شاخه‌ها و گستره‌های مختلف

دین پژوهی یا نرخ پایینی از تولید علم رویه‌رو هستم؛ پس باید چه کار کنم؟ نخستین قدم این است که این مشکل را آنالیز کنم تا ببینم که چه مسائلی دارم. اولاً مسأله‌ما از سخن مسائل تبیینی است. ما دنبال این هستیم که چرا نرخ تولید علم کم است؟ اما باید یادمان باشد که تبیین غیرمسبوق به توصیف روشنمند و دقیق، یکی از مواضع خطای است. من اول باید پرسم که آیا توصیف دقیق از مسأله تولید علم در دین پژوهی داریم یا نداریم؟ البته نمی‌خواهیم این جا بحث را به آن منوط کنم، فقط یک هشدار روشی می‌دهم که بدون توصیف دقیق دنبال علت باشم، این مسأله ممکن است الفاکتنه و مسأله‌نما باشد؛ ولی ما به عنوان یک پیش فرض فرض می‌کنیم که نرخ تولید علم در عرصه‌های دین پژوهی بسیار پایین است و به دنبال گشودن این مسأله هستیم که چرا این جوری است. اگر این نگاه ما باشد، ما یک اصلی داریم که قدمای ما هم گفته بودند و امروزه هم می‌گویند و آن این است که علم از مسأله فربه شود. این اصل است. یعنی نظریه‌های علمی و تولید در علم، بازیچه‌های سرگرم‌کننده دانشمندان نیستند؛ بلکه پاسخ به مسائلی است که اگر دانشمند با آن مسأله رویه‌رو نشود، نمی‌تواند مسائل را حل کند؛ درنتیجه نمی‌تواند نظریه بدهد و تولید علم کند. بنابراین مسائلی بدهنام تولید علم در دین پژوهی بر می‌گردد به یک مسأله دیگر «ما، دین پژوهان و مسائل ما» یعنی ما باید بدانیم که بین ما و مسائل ما چه رخداده است؛ برای نمونه آیا ما دین پژوهان، مسائل را رصد نمی‌کنیم؟ یا نه، مسائل را رصد می‌کنیم، اما روش جواب به آن مسائل را نداریم؟ یا روش داریم، ولی مبانی نداریم. این‌ها همه بعد از این است. شاید درست به همان جایی برسیم که شما می‌خواهید برسید؛ ولی با شناختن دقیق مسأله. بنابراین ما باید به کمک اصل علم از مسأله فربه شود، بگوییم که فقه ما در طول تاریخ خود، اگر مسائل فقهی نداشت، بالنده نمی‌شد. اصول ما و علوم دیگر نیز همین گونه است؛ یعنی اگر ما در طول تاریخ با مسائل برخورد نداشیم، این علم تولید نمی‌شد؛ درنتیجه بهنظر بندۀ معضل ما کم کم در حال خودنمای است و بر می‌گردد به این‌که رابطه بین پژوهش‌هایی که در دین‌شناسی است با آن مسائل چه نوع ارتباطی هست؟ بهنظر بندۀ این را باید بیشتر بکاویم. وقتی این‌گونه بنگریم، من بر می‌گردم و از دین پژوهی هم سؤالی می‌کنم. اتفاقاً بهنظر بندۀ مقایسه دین پژوهی با مقایسه ریاضیات و فیزیک و شیمی آموزنده است؛ چون دین پژوهی حداقل در بخش بزرگی از گسترده‌های خود، برخلاف آن علوم، هویت واسطه‌ای دارد و این هویت واسطه‌ای را اگر ننگریم، نه تصویری از تولید علم

در اینجا می‌توانیم داشته باشیم و نه می‌توانیم موانع و میانی را بباییم. فلسفه، هویت واسطه‌ای ندارد. فلسفه معرفتی است که با نیروی محرکه‌ای به نام پژوهش فیلسوف جلو می‌رود و حتی در علوم پیشینی هم این طور نیست؛ یعنی در روانشناسی و جامعه‌شناسی هم محقق هست، با

مسائلی که او به آن می‌رسد و این مسائل را پاسخ می‌دهد و علمش جلو می‌رود.

اما در بخش بزرگی از گسترده‌های دین پژوهی — چون معرفت دینی هویت واسطه‌ای دارد، یعنی واسطه بین وحی و مخاطبان وحی است — اگر این هویت واسطه‌ای را بینند، از پژوهشگر دینی تصویر خیلی روشی نخواهد داشت؛ به عبارت دیگر هویت و ماهیت پژوهشگر دینی به‌گمان بنده در بسیاری از گسترده‌های دین پژوهی، هویت واسطه‌ای است؛ یعنی من پژوهشگر واسطه هستم بین وحی و مخاطبان وحی. وحی ثابت است، ولی مخاطبان وحی دائمًا در تحول هستند. معنای آن این است که من باید از هویت واسطه‌ای بودن معرفت دینی یک مدل برای تولید در دین پژوهی به دست آورم و آن مدل این است. (من هنوز در مقام تشخیص مسأله هستم و جواب نمی‌دهم.).

وقتی پژوهشگر احساس کند که هویتش، هویت واسطه‌ای بین وحی و مخاطبان وحی است، مسأله پژوهشگر، مسأله مخاطبان وحی می‌شود و وحی می‌شود مينا و منبع برای گرفتن پاسخ، آن وقت مدل تولید علم این گونه می‌شود که فردی که در حوزه دین پژوهی است، مسائلی را از مخاطبان می‌گیرد، این مسائل را به منبع عرضه می‌کند و توقع او این نیست که جواب این مسأله کاملاً در وحی باشد. برای گرفتن جواب از وحی به تحقیق روشنمندی نیازمند است؛ همچنین نیازمند اجتهد است و این اجتهاد، یعنی نیروی محرکه تولید علم. حالا اگر بخواهید درباره این هویت واسطه‌ای بیشتر کار کنید، بندе در کتاب «هنر معرفتی کلام جدید» مفصل آورده‌ام. اگر مدل ما برای تولید علم این باشد، آن وقت اگر پژوهشگر هویت واسطه‌ای را متوجه نباشد و مخاطبان وحی یا وحی را از دست بدهد یا روش گرفتن مسائل از وحی را در دست نداشته باشد، تولید علم در دین پژوهی عقیم می‌شود.

جناب دکتر پتروی برسش چهارم را با حضر تعالی یی می‌گیریم.

۳. پس از منظر قرآنی، موضوع را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار می‌دهیم. به نظر شما پیش‌انگاره‌هایی که نوآوری را در دین پژوهی ممکن، بلکه مطلوب می‌سازد چیست؟ چنان‌چه ممکن باشد به بیان برخی از این پیش‌انگاره‌ها پیردادید؟

بسم الله الرحمن الرحيم

مبانی یا معانی؟ مبانی، بینید اصطلاح نوآوری از غرب آمده است. تجدد و غرب واقعاً نوآوری کرده است و این که می‌گوییم دنیای جدید یا فکر جدید، شوخی نیست. دنیای جدید در این فضایی که ما نشسته‌ایم، اصلاً با فضای قبل خود قابل مقایسه نیست. همه چیز آن فرق کرده است: از مهندسی، ساختمان، امکانات ساختمانی، ترقی و ... تجدد در غرب چه جور اتفاق افتاد؟ تجدد در غرب در معرفت‌شناسی اتفاق افتاد و از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی سوابیت کرد؛ یعنی در قرن شانزدهم به تدریج این‌ها بیدار شدند و منطق و طرز تفکر را نقل کردند و معرفت‌شناسی جدیدی به وسیله «فرانسیس بیکن» پدید آوردند. و این، اساس هستی‌شناسی و مرحله جدیدی از مطالعات علمی شد که به همین تمدن جدید در مسائل انسانی، صنعتی، علوم پایه، پزشکی و هواشناسی انجامید و انصافاً هم کار زیادی کردند. اگر انسان بخواهد تنایح و آثار این تجدد را بشمرد لا تهد و لا تحصی است. شما شرایط امروزی را بگذارید برای شاید ۲۰۰ سال پیش، اصلاً قابل مقایسه نیست؛ حتی این شرایط در جهان سوم هم عوض شده است هر فکری نمانده، قحطی و گرسنگی به آن حد نمانده است؛ در صد عظیمی از مردم دنیا در جهان سوم و این‌ها اما باز به آن اندازه سابق نیست. ویابی که هر جا می‌آمد، دو سوم جمعیت را از بین می‌برد؛ طاعون، آبله و سرخک نیز همین‌طور، همه این شرایط امروز را اگر کنار شرایط دیروز بگذاریم، اصلاً قابل مقایسه نیست و کاملاً بی‌انصافی است اگر بگوییم که جهان فرق نکرده یا از آن بدتر این است که بگوییم گذشته بهتر از حالا بوده است. شما شرایط گذشته را دیده‌اید، شاید خود من و شما جزء همان عوامل بودیم که به عنوان برده ما را به میدان کشیدند و هیچ‌کس حاضر نیست به نرخ غذایی که می‌خوریم، صبح تا غروب کار کند تا شکم ما نیمه‌سیر شود. با قحط، غنا، بردگی، بیماری و ... مبارزه کردند؛ همچنین با حکومت‌های استبدادی و با آن دین‌ها و خرافات و ادیان ظرفی مانند مسیحیت تا حدود زیادی به مبارزه برخاستند. برnar ناصر در «تاریخ فلسفه» می‌گوید: من مانده بودم که مبدأ دوران جدید از کجا بوده است؛ آیا از قرن شانزدهم بگیرم یا هفدهم. بعد می‌گوید: من به این نتیجه رسیدم که ما در قرن شانزدهم، چیز جدیدی نداریم. درست است «لوتر» حرفی زده است که اگر «آگوستین» را زنده کنند، لوتر را نمی‌پسندند؛ ولی انسان صحبت‌هایش را متوجه می‌شود که چه می‌گوید. اما از قرن هفدهم — از نیوتن به این طرف — اتفاقی افتاده که

پیشینیان را بیدار کنند. اصلًاً نمی‌دانند این‌ها چه می‌گویند؛ یعنی مانند بجهه‌ای که سواد خواندن و نوشتن دارد، باید به کلاس برود تا فیزیک نیوتون را بفهمد ارسسطو باید بساید درس بخواند؛ یعنی مانند شاگرد دبیرستان، حتی از آن هم پایین‌تر، مانند شاگرد دوران راهنمایی. این‌که بنده این را مبنای قرار می‌دهم که تجدد در این‌جا است؛ یعنی اگر گذشتگان را بیدار کیم، دیگر امروز را نمی‌فهمند. یعنی اگر ما را به عصر ارسسطو ببرند هرچه هست می‌فهمیم، نوشه‌های ارسسطو را می‌فهمیم؛ ولی اگر ارسسطو را در عصر ما بیدار کنند، هزاران مطلب در همین فیزیک، شیمی، قضا و پژوهشی است که او از هیچ کدام سر در نمی‌آورد. اگر از ارسسطو پرسید عناصر چندتا است، خواهد گفت چهار تا یا از این‌سینا؛ یعنی بجهه راهنمایی ما می‌گوید؛ این‌که تو می‌گویی عنصر است، عنصر نیست. عنصر هم چهار تا نیست؛ بلکه بیش از صد عنصر داریم. اگر ارسسطو به این‌سینا بگوید که نام عنصرها را بشمر، بیشتر از دو نام نمی‌تواند بشمرد؛ این را می‌گویند تجدد. اکنون اگر ما در هر حوضه‌ای بخواهیم تجدد داشته باشیم، با جایه‌جا کردن لفظ اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه باید یک سری مبانی عوض شود و به نظر بنده باید معرفت‌شناسی ما دست‌کاری شود. حالا اگر می‌خواهیم تحولی ایجاد شود، باید از معرفت‌شناسی‌مان شروع کنیم که به نظر بنده به تجدید نظر بسیاری نیازمند است.

چیزی نداریم. ببینید تجدد با آن تعریف ناسخ، یعنی اگر بگوییم این محصول را جلوی آن یکی بگذاریم، سر در نمی‌آورد، حالا شاید با این معیار در یونان تجددی اتفاق افتاده است؛ چون مثلاً اگر ریاضیات فلسفه و طبیعت‌یات یونان را جلوی مردم ۵۰۰ سال پیش می‌گذاشتید، سردر نمی‌آوردند؛ اما مثلاً از این‌سینا تا ملاصدرا و حاج‌هادی چیزی نداریم که اگر این‌سینا را بیدار کردیم، نفهمد که ملاصدرا چه گفته است. می‌فهمد، خوب هم می‌فهمد و شاید نصفش را هم رد کند. الان ما این‌سینا را بیدار کنیم این‌طور نیست که روش ارسسطو را نفهمد؛ بلکه خیلی خوب هم می‌فهمد و شاید به خیلی چیزها هم اشکال وارد کند و نپسندد. آن تجددی که ما نداشتیم و در تعریف من جدید بود، یک چیزی است غیر از موجودی، موجودی را هر چه قدر جایه‌جا کنیم و لفظش را هم عوض کنیم، همان است. چیزی اتفاق نیفتاده، مطلب همان است و ما لفظ و زبان یا مثلاً اصطلاحاتش را عوض کردیم یا گاه مسئله‌اش را عوض می‌کنیم؛ برای نمونه یک چیزی زمان قدیم نبود، ولی حالا ما آن را داریم، مانند این‌که ما قبله را در کره ماه چطور بیاییم. این‌که تجدد نیست. باز این تجدد هم از آن‌جا پیدا شده است. چرا؟

چون قدیم که به کره ماه نمی‌رفتند، حالا پسر به کره ماه رفته این مسأله هم جدید است و آن قدیم نمی‌گفتند به کدام طرف نماز بخوانید یا در قطب شمال و جنوب به کدام طرف نماز بخوانید.

· بمنظور شما تحولی که در چند ساله اخیر در علوم اسلامی رخ داده است؛ به عنوان مثال همان حکمت متعالیه صدرایی، این‌ها را به عنوان ساحت تجدد نمی‌توانیم حساب کنیم؛ حتی یک نفر روشنفکر مرا نقد کرده بود که چرا شما شیخ اشراق را متجدد نمی‌خوanید؟ بنده می‌گوییم که مبانی شیخ اشراق، همان مبانی گذشته است، فقط روی آن‌ها کار کرده‌اند و این طرف و آن طرف حکمت متعالیه، عرفان اسلامی، فلسفه مشاء تغییراتی کرده است؛ البته با تغییراتی در زبان و تنظیم استدلال که این، نظر بنده است.

دانشمندانی مانند نیوتون و سایر افرادی مانند ایشان، نوآوری‌هایی در مسائل علمی داشته‌اند که منجر به یک سری مسائل اعتقادی هم شده است طبیعتاً با این مطالعی که فرمودید، مسائل اعتقادی مسیحیت در آن زمان هم زیر سوال رفت، آیا تجدد باید به این‌جا منجر شود که مسائل اعتقادی هم زیرورو شود؟

بله، دین را در غرب کنار نزیند، پسر دین کنارزدنی را فهمیده که باید کنار بزند. یک‌جا به مردم این‌گونه فهمانده‌اند که شما بجهه قوربا غاید یا به یک عده بجهه ما این‌گونه گفته‌اند که شما بجهه قوربا غاید؛ این‌ها یک زمان باهوش می‌شوند و به این حرف می‌خندند و آن را کنار می‌گذارند، این کار بدی نیست؛ زیرا علم نگفته است که دین برود این دین هوشیار مردم باعث شده است که مردم قرن هجدهم مانند مردم قرن چهاردهم نباشند که کلیسا هرچه بفرماید چشم و گوش بسته اطاعت کنند. آن‌ها انسان‌هایی بوده‌اند که برای خود احصال قابل شده و خود را مطرح کرده‌اند به این شکل که آدم هستم و می‌خواهم بفهم و اگر چیزی را هم نمی‌فهمم، می‌گویید نمی‌فهمم؛ پس قبول هم نمی‌کنم؛ این اصلاً ربطی به علم و اصول نیوتون ندارد؛ ولی به معرفت‌شناسی مربوط است و به این‌که پسر متوجه شود که باید توجیه بخواهد و هر مطلبی را که به او گفته‌نده، بدون تحقیق پذیرد. این یک اصل است که هر گزاره‌ای باید برای آدم توجیه خود را داشته باشد. این معرفت‌شناسی نبود که هرچه می‌گفته‌ند، مردم می‌پذیرفتند. معرفت‌شناسی راهنمایی کرد، وقتی این راهنمایی شد، به کلیساش گفت تو که به من می‌گویی این چه‌جور مسأله‌ای است، وقتی نتوانست توجیه کند، او هم گفت قبول نمی‌کنم و این کار

کار بدی نکرد؛ ولی به هر حال نظرات آن‌ها به نظریه تعارض علم و دین انجامید. برای این‌که باید علم و دین با هم تعارض پیدا کند، چرا نکند، این دین می‌گفت که مرجع همه کار شما منم، فیزیک برای غرب نوشته بود، شیمی و فلسفه نوشته بود، فلکیات و چگرافیا نوشته بود، روشنفکر آن روزی آمد و گفت: من به خود طبیعت مراجعه می‌کنم و می‌بینم که چگرافیای تو درست نیست و ما در اسلام فیزیک و شیمی نداریم که علمای ما این‌ها را تدریس نکرده‌اند؛ زیرا دعوای علم و دین از این‌جا شروع شد که این دین آمد و کلیسا اوایل مخالفت کرد و درب آکادمی افلاطون را بست. در قرن ششم م. ۶۰۰ سال بعد قرن سیزدهم این‌ها آمدند و قسمت عمدۀ تعالیم ارسطو را — که از طریق «ابن‌رشد» و «ابن‌سینا» به آن‌جا منتقل شده بود — کلیسايی کردند؛ یعنی این‌ها را تدریس کردند. کلیسا هم یک چیز را صرفش بکنید، می‌شود ولی، مثل آخوندی ما نیست؛ یعنی اگر زیر یک جریان یا کتابی را امضا کند، مثل انجیل و قرآن است؛ مثل جمع آخوندی ما نیست که راحت بگوییم آقا نفهمیده است. گاهی هست که روستاییان ما دلشان نمی‌آید جسارت کنند؛ بنابراین می‌گویند آقا این‌جا کم‌اطفی فرموده، یعنی نفهمیده است، ولی در کلیسا چنین چیزی نبود، حتی خود کلیسا نمی‌توانست بگویید من اشتباه کردم یا گذشتگان ما اشتباه کردنده‌اند. امضای کلیسا پای تعالیم ارسطو خورد، او طبیعت‌يات قدیم بعد هر کسی آمد می‌گفت اکورسونیس زدنش. و این تفاوت واقعی میان این دو دین در دو بسته است.

۶. همان‌طور که می‌دانیم شناخت پیش انگاره‌های نوآوری در دین از موضوعات بسیار مهم برای جریان‌مند شدن نهضت نرم‌افزاری در دین است. هم‌چنین منظر مسأله شناختی و روش‌شناختی به موضوع تولید نرم‌افزاری نیز بسیار ضروری به نظر می‌رسد. از این‌رو با درنگ بیشتری بر این منظر از جناب آقای فنانی اشکوری می‌پرسیم که چه روش‌هایی را مانع نوآوری در حوزه دین پژوهی می‌دانید.

بنام خدا

— بنده این‌گونه می‌فهمم که فرض کنید ظاهرگرایی مطلق در فهم دین، یعنی هیچ نوع باطنی برای قرآن، حدیث یا کلام دینی قابل نیاشیم؛ مانند قشریون که می‌گویند اگر قرآن گفت «بِدَلَهُ فُوقَ أَيْدِيهِمْ» شما بگویید همین دست، صحیح است یا باطن‌گرایی افراطی، به‌گونه‌ای که شما بگویید ظاهر مراد نیست، آن‌گونه که بعضی صوفیان گفته‌اند؛ یعنی همه مسائل آفاقی را

تفسیر انفسی می‌کنند. می‌گویند اگر دین گفته است حج، کعبه همان قلب تو است، قلبت را پاک کن، خدا آن جا است، اگر حول نام و یاد خدا گردش کنی می‌شود طواف. خوب، این باطن‌گرایی مطلق یا ظاهرگرایی مطلق است.

- شاید این پرسش ناظر بر این باشد که الان در بحث تفسیر متون در کنار روش‌های تفسیری مفسرین بحث‌های هرمنوتیک نیز مطرح است مانند: مولف محوری، متن محوری و خواننده محوری، حالا شاید یک عده‌ای بگویند ما می‌خواهیم در این حوزه نوآوری کنیم و به این سه مبنای کلان اصالتاً نظر کنیم. اکنون آیا می‌توانیم این روش‌ها را مانع بدانیم؟ (یا درون حوزه و در روش برخورد با متن دینی در مکانیزم فهم دین و در تقابل با چنین تفکراتی موانعی را داریم یا اصلاً خود این نگاه‌ها می‌تواند مانع باشد به صرف این که محصول دنیای مدرن هستند، یعنی نوعی تجدددگی).

- اتفاقاً بnde در چند مصاحبه این را گفتند که یکی از مشکلاتی که ما الان داریم و حوزه را تهدید می‌کند، این است که در برابر غرب، افعالی بسیار برخورد می‌کیم. بسیاری از مسائلی که در نشریات ما مطرح می‌شود، واقعاً مسأله ما نیست، یک چیزی مذکور است و در دهان ما انداخته‌اند و فکر می‌کنیم که نوآوری، یعنی حل این گونه مسائل یا هر کس اقدام به نوشتمن مقاله‌ای می‌کند؛ مثلاً درباره پلورالیسم دینی، هرمنوتیک و بحث‌های دیگر. در مجموع، محور قرار دادن فلسفه دین — که خاستگاه آن در غرب بوده است و بسیاری از مسائل آن زمینه طرح در جهان اسلام ندارد — نوعی دورشدن از مسائل اصلی ما است. ما در زمینه تعلیم و تربیت چند مقاله عمیق فلسفی نوشته‌ایم؛ همچنین درباره زیان دین، چندین مقاله و کتاب به رشته تحریر درآورده‌ایم زیان دین بعثتی است که در مسیحیت مطرح شده و یکی از مباحث فلسفه دین است که در غرب تاریخچه معینی دارد؛ به‌گونه‌ای که در ایران و جهان اسلام، چنین تاریخچه‌ای نداریم؛ به عبارت دیگر در اصل این پرسش که دنبال جواب آن می‌گردم، برای ما نیست. خیلی وقت‌ها تفکر ما براساس موج و مُد است؛ یعنی معنای نوآوری این نیست که اگر حرف‌های متجددان را بزنیم، می‌شویم نوآور. شما ممکن است نظریه‌ای را از «بن جوزی» مطرح کنید و شما را نوآور خطاب کنند. نوآور یعنی آن مشکل جدیدی را از مرا حل کند و یا سخ پرسش جدیدی را به ما بدهد؛ نه این که نو هست، یعنی امروز در دنیا مطرح

است و بازار دارد. این دو گاه با هم اشتباه می‌شود و عالم به زمان هم یعنی نه کسی که مسائل نو را می‌داند.

- درباره تمدن اسلامی نیز، این شرایط تاریخی از آنجا حاصل شد؛ یعنی این تلقیات انسان منطق این است که با امکانات موجود خود، پرسش‌های مطرح شده در شرایط تاریخی موجود را به کتاب و سنت ارجاع دهیم و ببینیم که درباره انسان یا عالم مثلاً تاملات خود من است و این که قصه آفرینش را چگونه بفهمیم که این عالم ضایع نشود. معنا ندارد که خداوند این عالم را به اشتباه خلق کرده یا حتی آدم نیز آن خطرا به اشتباه انجام داده است؛ یعنی اگر منظور شما رسیدن به این چارچوب‌ها است تا در آینده ما را به نوع جدیدی از معرفت هدایت کند، پاسخ این پرسش‌ها از لحاظ تاریخی داده شده است. امروز غرب آمده و این پرسش‌ها را مطرح کرده و این عالم را اینجوری کرده است. حالا ما ببینیم که انسان متصرف می‌خواهیم؛ انسان متصرفی که وجوده ثابتی نیز داشته باشد، دیانت درباره این مسأله چه می‌گوید، آیا این عالم موضوعیت دارد یا نه؟ تطور تاریخی عالم موضوعیت دارد یا نه؟ این، راهش این است. ولی اما اگر منظور شما از این پرسش این است که بعد از رسیدن به جواب، باید منطق موجود یا چارچوب شناختی موجود این را چگونه درست کنیم، در اینجا این مسأله مطرح می‌شود که دانش یا دین پژوهی موجودمان برای زندگی دیگری شکل گرفته است که گرچه به لحاظ دینی و تاریخی معتقدیم که در تعارض کامل با این نوع زندگی موجود یا این نوع تلقی از هستی موجود نیست، ولی کاملاً هم منطبق نیست؛ بلکه تاخر دارد و از همه جهات هم تاخر دارد. حالا مسأله این می‌شود که چگونه این منطق را فراهم کنیم. بهنظر می‌رسد همان‌گونه که در بیانات حضرت امام و دیگران هم بود، بسیاری مسائل از پیش معلوم نیست. بلکه باید در راه افتاد و جلو رفت، ولی آن مقداری که قابل تشخیص است؛ برای نمونه ما می‌دانیم که این نوع نگاه فردگرایانه در فقه، این نوع نگاه، نگاهی متناسب با مشکلات امروز نیست. یک راه حل قضیه این است که با اصل قرار دادن آن نوع تلقی از هستی، این خیلی مهم است، آن را اصل قرار دهیم و بعد برویم اینها را درست کنیم. بسیاری از این مشکلات ضوابطی و منطقی به این دلیل است که ما هنوز تکلیفمان را با این دو نوع زندگی روشن نکرده‌ایم؛ چنان‌که در پس ضمیرمان به‌گونه‌ای به این عالم نگاه می‌کنیم که با این ضوابط سازگار است و بعد کسی هم مسأله‌ای را مطرح می‌کند که ما می‌خواهیم یک جوری آن را حل کنیم. بهنظر می‌رسد که یک

تغییر اساسی در این نوع منطق و در این تفکر و نگاه لازم است.

تاکنون زوایای مختلفی از روش‌شناختی نوآوری مورد دقت قرار گرفت. بار دیگر با ورود به تلقی‌های هستی‌شناسی از جناب دکتر کچونیان و در این خصوص پرسشی را طرح می‌کنیم. بهنظر شما چه نوع تلقی‌های هستی‌شناساندای مبانی و پایگاه‌های فلسفی و دینی مانع نوآوری در دین پژوهی است؟

- یعنی بهنظرم می‌رسد که این تلقی را باید داشته باشیم که در این ۲۰۰ سال اخیر، ما را وارد جهان دیگری کرده‌اند که باید نخست تکلیف خود را با آن روشن کنیم، آن وقت در بی این باشیم که تک تک این ابزارها برای ساختن این عالم چیست. هنوز هم حوزه‌ما در کار ساختن این عالم نیست. بعبارت دیگر شما می‌بینید که این عالم را کسان دیگری که بر منطق دنیای غرب تکیه کرده، اداره می‌کنند. اقتصادش، سیاستش، ... هیچ چیز جامعه‌جز به اشکال به دیافت مرتب نمی‌شود؛ نه این‌که دید منفی داشته باشیم، یک عده‌ای هستیم؛ برای نمونه شما درباره علم دینی صحبت می‌کنید، و در جای دیگر، عده‌ای درباره اقتصاد دینی سخن می‌گویند؛ ولی حقیقت قضیه این است که حوزه‌ما در زندگی ادغام نشده است. کارشناسان و متولیان جامعه‌ما از جای دیگری تغذیه کرده‌اند؛ (یعنی دانشگاه که دانشگاه نیز از علم بیرون تغذیه کرده است.) اگر این فرض را می‌گرفتیم که ما در عین حال که می‌خواهیم در این عالم موجود زندگی کنیم، می‌خواهیم دینی هم زندگی کنیم و حوزه می‌آمد در درون این مناسبات و به شکل نهادینه‌ای می‌رفت، آن وقت در این مسیر می‌افتد که به طور طبیعی برود و این مسائل را حل و فصل کند. چنین حوزه‌ای هم‌چنان در حاشیه است. بنده ادغام اجتماعی به نظرم می‌رسد و یک پاسخ اجتماعی برای آن دارم؛ ببینید حوزه گذشتۀ ما حوزه‌ای بود که در درون زندگی اجتماعی قرار داشت؛ یعنی کنار بازار بود و با ساختارهای موجود ربط داشت و جزئی از این ساختارها بود. بنابراین موضوع‌شناسی خوبی نیز داشت و همین که به طور دائم ابداع می‌کرد، منطق جدید برای پاسخگویی به پرسش‌ها هم به‌طور دائم می‌آمد و می‌رفت. در حال حاضر بسیاری از حوزوی‌های ما حتی در زندگی جدید به صورت شخصی هم ادغام نشده‌اند. بسیاری هنوز در زندگی‌های گذشتۀ هستند. به‌نظر بنده نه این‌که راه حل منطقی نداشته باشد. وقتی شما

رفتید و ادغام شدید، آن وقت وارد جریان ایجاد علم می‌شود و به طور طبیعی پرسش‌های شما مطرح می‌شود؛ برای نمونه همین اجتماع امر و نهی یا نوع تلقی شما از ظواهر کتاب و سنت یا نوع رویارویی شما با مسائل.

۷. هم‌اکنون ما در حوزه علمیه، معارف مقنن مستند روشنمند با حجیت شرعیه در تفسیر و علوم حوزوی غیر از فقه نداریم، عمدتاً معارفمان محتمل است، اگر ما حوزه را داخل کنیم و آن موقع حوزه مکلف شود که معارف مقنن و مستند به حجیت شرعی را در حوزه اقتصاد، جامعه‌شناسی، حتی فیزیک و تمام حوزه‌های دیگر از دین با روشهای براساس آن پایگاه جدید ایجاد کند و ارائه دهد، آیا این موضوع را می‌توان حضور دین در عرصه اجتماع نامید؟ آیا این نوآوری و جریان تولید نرم‌افزاری است؟

- یاد شهید صدر افتادم. اعتقاد ایشان این بود که باید فکر دین را سیستماتیک ارائه دهیم و بعد اقتصادنا را نوشتند. قبل از ایشان اقتصادنا وجود نداشت. مجموعه‌ای از فتوها وجود داشت که معلوم نبود چه سیستمی را ارائه می‌دهد. اکنون چون این نیاز را دیدند و به این حس رسیدند، روش خود را هم ابداع کردند. چگونه باید یک سیستم را درآوریم؟ چگونه از این متفرقات فتوها و احادیث به فکر سیستماتیک برسیم؟

- ضابطه‌ای داشته باشیم که بتواند این‌ها را در یک کل مرکب بنگرد و نسبت‌سنجی کند.

- بله، وقتی این حس ایجاد می‌شود، به طور طبیعی ایزارهای منطقی خود را نیز می‌یابد. به طور قطع در استبطاطات، کل روش‌های اصولی که ائمه داده‌اند، به کمک ما می‌آید؛ ولی آن موقع ممکن است که روش‌های جدید نیز بیاید، برای نمونه فکر گشتالتی که باید درباره آن هم فکر کنیم که آیا این فکر را هم می‌توانیم در مورد فهم و معرفت دینی داشته باشیم. این به طور طبیعی می‌آید و به نظرم می‌رسد که کار اساسی را باید این‌گونه انجام دهیم. یعنی این حس را نداریم، با وجود این که آدم‌ها درگیرند، ولی آدم این حس را ندارد. برای مثال درنظر بگیرید که ۲۵ سال از جمهوری اسلامی گذشته است. ولی یک کتاب در فلسفه سیاسی — که صرفاً از نوع نگاه‌های جدید دانشگاهی نباشد، بلکه احساس کنیم که فکر دینی است — نداریم. بالاخره حضرت امام کار اول را شروع کردند؛ ولی کس دیگری نباید یک چیز دیگری بنویسد و مثلًاً این پرسش را طرح کند که حضرت امام گفته‌اند که ولی فقیه نمی‌تواند

دیکتاتوری باشد، عملآمی شود، باید چه کار کنیم. شما می‌گویید نمی‌شود. فرض شما حضرت امام کجا بوده، برجه اساسی می‌گویید نمی‌شود، اگر شد، باید چه کار کنیم. مگر در این عالم آدم‌ها کم منحرف شده‌اند. اصلاً شاید آمدند و یک روابط خاصی بین خبرگان و رهبری، پدید آمد، خوب بیاییم درباره این موضوع فکر کنیم، بیاییم بگوییم که آقا شما گفتید که اگر قرار شد ولی فقیه مشکل دار شد، او را خلع کنیم، آخر این نوع خبرگانی که الان هست، بعداً امکان خلع دارد؟ ما ساختار قدرت را طوری قرار دادیم که این گونه باشد؟ مثلاً به گونه‌ای باشد که خبرگان نباید اصلاً هیچ نوع رابطه‌ای با رهبری داشته باشد. باید آن‌چنان استقلال داشته باشد که بعداً بتواند این کار را انجام دهد. باید جلساتش کذا باشد، باید رویه‌ها و سنت‌هایی در آن ایجاد شود. هیچ کس نیامده تا در این باره فکر کند این که اساسی‌ترین است دیگر شما در مورد مسائل جزئی تر چه کار می‌خواهید بکنید. این ناشی از این است که هنوز به نظر نمی‌رسد که این حوزه در زندگی موجود ادغام شده است.

۸. حال سؤال دیگری در موضوع نوآوری طرح می‌شود. اگر در این ساختار نقش تدابیر مدیریتی و حکومتی مورد دقت قرار گیرد. این پرسش مطرح می‌شود که حکومت و تدابیر آن چه نقش و جایگاهی را می‌تواند در این خصوص داشته باشد؟ جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای روحانی؛ شما در خصوص جایگاه حکومتی موضوع چه نقشی را برای حکومت و سازمان‌های حکومتی قائل هستید؟

- بنده این را به عنوان یک پکیج می‌بینم، قطعات این پکیج را توضیح می‌دهم. دقیقاً همین طور است که شما می‌فرمایید؛ یعنی این طور نیست که بگوییم حکومت باید برود و همه را به دنبال خودش بکشاند. این‌ها باید هر کدام در جای خود برای حکومت؛ مانند یک حول دهنده باشند. یعنی در واقع یک تعامل کامل باید پیدا کنند. ولی یادتان باشد استارت یا آغازگر برنامه کلان بوده است؛ همان‌طور که رهبری تعیین می‌کنند که باید جنبش نرم‌افزاری صورت بگیرد؛ آن هم به خاطر جایگاه است. وقتی یک نفر می‌رود در سیصد پایی قرار می‌گیرد، از آن بالا می‌تواند بفهمد که چه خبر است. منطقاً آن حجم اطلاعاتی که به رهبر می‌رسد، به هیچ‌کس نمی‌رسد؛ البته ممکن است یک موقعی بین مجلس و خبرگان... پخش شود، ولی منطقاً این گونه است. در نتیجه آن فرد می‌گویید: من دارم می‌بینم که چه اتفاقاتی دارد می‌افتد. اکنون یک ساختار و حرکتی ایجاد می‌شود که هر کدام در جایگاه خود، شروع به حرکت می‌کند.

خودجوش هستند، یاری می‌طلبند، فکر می‌رسانند و امثال این‌ها. در نهایت این حکومت نیست که نرم‌افزار تولید می‌کند؛ بلکه این‌ها هستند که نرم‌افزار تولید می‌کنند.

در یک تقسیم‌بندی می‌توان این‌ها را به موانع درونی و بیرونی تقسیم کرد. اگر از دید حوزه بنگریم، این‌هایی که مربوط به حکومت می‌شود، به نوعی موانع بیرونی است و بقیه به موانع درونی تبدیل می‌شود؛ ولی از دیدگاه کلان که بنگریم، این‌ها یک پکیج است و قصد خط کشی بین آن‌ها را نداریم؛ ولی در عین حال کاملاً می‌توان حوزه‌های اینها را تعیین کرد. اگر واقعاً جنبش نرم‌افزاری بخواهد به یک جریان تبدیل شود – البته این بحثی که مطرح می‌کنم، تنها حوزه دین پژوهی را دربر نمی‌گیرد، بلکه همه حوزه‌ها را شامل می‌شود که آن، مسئله ساختار آموزشی است – از نظر مبنا به یک ساختار ویژه نیاز دارد؛ به تعبیر دیگر اگر شما جو کاشتید، جو برداشت می‌کنید؛ ولی اگر گندم می‌خواهید، باید گندم بکارید.

پرسش بندۀ از شما این است که چند سال دارید؟

– ۳۴ سال.

– من الان چه کار کرده‌ام. ذهن شما می‌توانست به میلیون‌ها موضوع بسیرداد؛ ولی من نگذاشتم و رهبری اندیشه شما را به‌عهده گرفتم و تعیین کردم که چه پاسخی بدھیم. رهبری اندیشه به عنصری بهنام سوال وابسته است. ساختار آموزشی جامعه جهانی، نه جامعه ایران، براساس پاسخ‌محوری است، نه سوال‌محوری. در همه مراکز دنیا وقتی شما به سوالی پاسخ می‌دهید، نمره می‌گیرید. بهترین نمونه آن، موسسه نوبل است؛ زیرا اگر به سوالات جامعه بشری پاسخ دهید، جایزه می‌دهد. برای نیوتن چرا کف می‌زنید؟ چون پاسخ خوبی داده و کشف خوبی کرده است. این ساختار آموزشی هیچ‌گاه نمی‌تواند رهبر شود. اصلاً رهبر تولید نمی‌کند؛ بلکه بیرو تولید می‌کند؛ یعنی از روز نخست که شما فرد را وارد ساختار آموزشی می‌کنید، البته یک زمانی حوزه این‌گونه نبوده است، این درس‌های قدیمی که می‌خوانید، می‌گوید: ان قلت، قلت یا مثلاً گفت‌وگوهای بعضی از احزاب با ائمه. سوال می‌کنند و می‌گویند مرحباً به سوال، آفرین به این سوال. به‌خاطر سوالی که می‌کند، تشویقش می‌کنند. بندۀ یک موقع روی این احادیث کار می‌کردم که ببینم کجاها با چه خصوصیتی این مرحباً را گفته‌اند و این سوال چه ویژگی‌هایی داشته است؛ یعنی بندۀ الان در دانشگاه به دانشجویی که درس اصول و فقه می‌خواند، به شرط این‌که خوب سوال کند نمره می‌دهم. اصلاً سر امتحان سیستم

آموزش را تغییر داده‌ام. متنی به او می‌دهم و می‌گویم سوال طرح کن. آن وقت سوال شاخص دارد. یک وقت یادم هست که متنی داده بودم و به دانشجو گفته بودم که سوال درآورید، یکی گفته بود: متن فوق را ترجمه کنید. من هم از سی نمره، نیم نمره به او دادم؛ البته اعتراض کرد که شما گفته بودید سوال مطرح کنید؛ گفتم من در دوره تحصیل برای طرح سوال چقدر به شما شاخص دادم؛ سوالی که خلاقیت ایجاد می‌کند؛ سوالی که شما را به لایه محفوظات می‌برد؛ سوالی که وادی تقلید برای شما ایجاد می‌کند، شاخص دارد، ولی اصل مهم در این است که ما دانش آموز را وقتی یاسخ خوب داده، به او نمره دادیم و تشویق کردیم که این نمی‌تواند دستمایه جنبش نرم‌افزاری باشد؛ زیرا جنبش نرم‌افزاری مبتنی بر سوال محوری است.

۹. بار دیگر مسأله را به صورت جزئی‌تر مورد دقت قرار می‌دهیم. چنان‌چه موضوع را به صورت یک کل یکپارچه در نظر بگیریم و نقش حکومتی را باز کاوی کنیم سوال دیگری مطرح می‌شود. جناب حجت‌الاسلام والملیمین مهریزی، به نظر حضرت‌عالی چه شده که تاکنون در بسیاری از مسائل کلان جامعه امروز مانند بانکداری، اقتصاد و ... الگوهای مناسب علمی در تولید نظریات علمی وجود ندارد؟

از موانع دخالت دادن سیاست‌های روزمره یا سیاسی‌بازی‌ها بگوییم (نمی‌دانم چه تعبیری به کار ببرم که آسیب خاصی نداشته باشد) در حوزهٔ معرفت و دانش و فرهنگ. این هم یکی از موانع و آفات است.

آیا مشکل در تطبیق این احکام فقهی است یا مشکل در مسائل نرم‌افزاری است؟ اگر مشکل در بخش نرم‌افزاری است، از چه چیزهایی ناشی می‌شود؟ ناشی از روش‌ها است، قواعد یا مسائل دیگر؟

به نام خدا

- بنده در این زمینه دو بحث نوشتم، اگر بعداً لازم بود، می‌شود مطرح کرد: یکی از بحث‌ها جدید است و ارسال به نام «آسیب‌شناسی اجتهاد» در مجله آینه پژوهش، شماره فروردین و اردیبهشت چاپ شد. در آن‌جا بنده ده عامل را ذکر کردم که اجتهاد امروزی با این آسیب‌ها و آفت‌ها گریبان‌گیر است. بحث دیگر درباره اصول است که باز در همان آینه پژوهش چندین سال قبل با عنوان «دانش اصول در ترازوی نقد» چاپ شده بود و در آن‌جا نیز درباره

آفتها و موانعی که در علم اصول وجود دارد، سخن رفته است. در مقاله جدید، به عملیات آسیب‌شناسی اجتهداد بیشتر نظر داشتم، ته به دستاورده. چون فقه محصول اجتهداد است، ممکن است هم خود فقه را آسیب‌شناسی کنیم، و هم آن عملیاتی که به آن می‌انجامد؛ یعنی اجتهداد و هم دانش آلی که می‌شود اصول. یعنی ما اینجا سه حلقة داریم: علم اصول، اجتهداد، فقه. درباره خود فقه هم می‌شود بحث کرد، اما حالا بعضی از این‌ها مشترک است. این نکته‌ای که شما مطرح کردید، درست است؛ برخی علوم آلی است و برخی دیگر اصلی است؛ یعنی علمی هست که خود آن علم مطلوب است؛ اما یک علمی هست که برای کار دیگر است، وقتی آن علم برای کار دیگری است؛ زمانی علم می‌شود که آن کار بهخصوص از آن نتیجه بدهد. اگر درنیاید، دیگر علم نیست؛ چون در تعریف اولیه‌اش آلی بودن نهفته شده است. اصول برای فقه است. در کل ما دانشی به نام اصول مستقل نیاز نداریم؛ بلکه دانشی می‌خواهیم که ذهن طبله‌ها باز شود، خوب بروند فلسفه بخوانند. آخر دیدید که بعضی‌ها می‌گویند ما اصول می‌خوانیم تا ذهنمان باز شود. خوب بروید فلسفه بخوانید، بروید ریاضی، فیزیک و شیمی بخوانید که فوایدی هم دارد. چرا مثلاً ما درگیر بحث‌های ذهنی محض شویم؟ بنابراین چون اصول آلت فقه است، زمانی در جایگاه خودش قرار می‌گیرد که بتوانیم مشکلات فقه را مرتفع کنیم. هرگاه اصول به خودش پرداخت، آفت‌پذیر و دارای آسیب می‌شود، یعنی دارد خودش را بزرگ و فربه می‌کند و از نیازهای آن دانش مقصود غافل است. یعنی درواقع مشکل فقه را برطرف نکرده، بلکه خود حجیم شده و به اندازه فقه شده یا از فقه هم بزرگ‌تر گشته است؛ مثلاً در خارج، اصول فلان قیمه را می‌گفتند شصت سال طول می‌کشد. درباره ملا حبیب‌الله رشتی در بعضی کتاب‌ها ذکر می‌کنند که ایشان بحث مقدمه واجب‌ش، جهارده سال طول کشیده است و، یک دور اصولش شصت سال.

همین بحث درباره فقه نیز مطرح است؛ چون وقتی فقه را تعریف می‌کنند، می‌گویند کار فقه تبیین افعال مکلفین است. وقتی فقه می‌خواهد نظام رفتاری فرد و جامعه اسلامی را تعیین کند، اگر یک زمان با به پای این هدف مناسب با زمان نیامد، باز فقه مانده است؛ بنابراین مثال‌ها، نمونه‌ها و فروعی که در فقه مطرح می‌شود، اگر فروعی باشد که امروز کاربرد ندارد، باز این فقه مانده است. شما اگر در فقه می‌بینید که این فرع مطرح می‌شود که اگرکسی مسترسل لحیه شد و بعد هوا گرم و آب دستهایش هم برای مسح خشک شد، از آن مقدار اضافه ریشه

می‌تواند آب بگیرد و مسح کند یا نه؟ واقعاً چه مقدار مورد ابتلا است؟ چه مقدار کاربرد دارد که در درس خارج یک روز روی این فرع فقهی بحث شود که چند ده نفر هم بشنیند و بحث کنند یا فروعی که اصلاً متنفی شده است، یعنی اصلاً مصدق ندارد یا مصدق‌های خیلی کمی دارد. به‌نظر بنده فروعی که کلاً متنفی شده است، باید در دوره‌های آموزشی جدید و در تدوین‌های جدید حذف شود؛ ولی نمی‌توانیم از کتاب‌های قبلی حذف کنیم؛ زیرا آن کتاب‌ها هویت تاریخی ما است؛ اما امروز که می‌خواهد کتاب تحقیقی نوشته شود، باید به فروع جدید پرداخته شود و در کتاب‌های فقهی، آموزشی و تحقیقی این فروع ندارد نیاید، اینها استفتات است، یک استفتاء بوده که یک کسی یک بار پیدا کرده، اما این دیگر مبنای کتاب متن نمی‌شود که یعنی ما بایایم متن را آموزشی کنیم و بگوییم این جوری است و این چنین است.

بنابراین این نکته درست است که یکی از موانع این است که نپرداختن آن دانش به هدف و رسالتی که برایش شکل گرفته و به مسائل ذهنی و فرعی پرداخته. این یکی از موانع است. این فرمایش حضرتعالی را می‌توان معطوف، به محتوای فقه دانست. آیا ساختارهای فقهی فارغ از محتواهای آن نیز نیاز به آسیب‌شناسی دارد؟

یکی دیگر از موانع در همین حوزه فقه که ذکر کردیم، این است که تاملات ما معمولاً روی محتوا مرکز می‌شود؛ مثلاً می‌آییم روی این حرفي که صاحب شرایع یا صاحب جواهر گفته است، فکر می‌کنیم، اما روی این ساختار کمتر تأمل می‌کنیم. این ساختاری که مثلاً صاحب شرایع برای فقه درست کرد، در قرن هفتم ساختار خوبی بود، اما امروز هم این ساختار پاسخگو است یا نه؟ خود این ساختار یکی از نظرات علامه بود، همان‌طور که وقتی می‌گوید نماز جمعه واجب است، این نظرش قابل تقد است، وقتی می‌گوید فقه هم به چهار بخش تقسیم می‌شود، این هم یک نظر است و این نظر هم قابل تقد است. ما روی این ساختارها تأمل نمی‌کنیم؛ یعنی ما می‌رویم داخل قصه؛ در نتیجه مثل این می‌ماند که ما یک ساختمان بزرگی داریم، ولی از این که این ساختمان اصولی ساخته شده و از نظر نورگیری یا حریم‌های مجاور و ... غافل می‌شویم. می‌رویم داخل این ساختمان و شروع می‌کنیم به نقادی کردن که این اتاق چرا این جوری است و آن اتاق چرا آن جوری است. قبل از این باید خود آن چارچوب اصلی ساختمان مورد نقادی و مطالعه قرار گیرد.

پس به‌نظر می‌رسد این نکته خیلی مهم است که همان‌طور که باید فروع، مسائل و مثال‌ها

مبتلا به باشد و با واقعیت‌ها درگیر باشد، درباره ساختار هم فکر نکردن و تعویض و تغییر ندادن آن هم یکی از موانع است.

برای آن که ساختارها را مناسب با ظرف و شرایط زمان و مکان بتوان تغییر داد، آیا نیاز است که پارادایم فکری موجود تغییر کند؟ یا شاید علت عدم تغییر ساختار، نبود یک پارادایم جدید فکری است؟

- بحث این است که دغدغه نشده، وقتی دغدغه نشد، فاصله‌اش زیاد می‌شود یا وقتی کسی آورد، اصلاً مورد استقبال واقع نمی‌شود. فرض کنید مرحوم مظفر یک روش جدید ابداع کرد؛ ولی مورد استقبال قرار نگرفت، بعد از او شهید صدر برای اصول یک ساختار جدید ارائه داد، ولی مورد استقبال قرار نگرفت، یعنی اصلاً روی این موضوع تامل صورت نمی‌گیرد. دانش بر دو رکن استوار است: تاملات فردی، تضارب آرای جمعی. آدم‌ها باید در تنها یک فکر کنند که این فکر می‌شود تاملات فردی، این تاملات باید بی‌اید در جامعه و مورد گفت‌وگو و رفت و برگشت قرار نگیرد که می‌شود تضارب علمی تا دانش شکل بگیرد. اصلاً آن‌جا فرد به تأمل و ادراسته نمی‌شود؛ یعنی فکر می‌کند که در این تأمل کردن علمیت نیست، مثلاً این که بی‌اید روی ساختار فقه فکر کند و یک ساختار جدید بیابد؛ اما اگر بیابد فلان مسئله را در مقابل آن آقا موضع بگیرد شخصیت علمی او نشان داده می‌شود. یعنی این ذهنیتی که وجود دارد که علم چیست، عالم کیست، اعلم و مجتهد کیست، در کجا اگر فکر کند اعلم است، در کجا اگر فکر کند اعلم نیست؛ بنابراین مطالعات و نگاه بیرونی صورت می‌گیرد. فلسفه فقه، فلسفه علم اصول، فلسفه کلام، به فلسفه‌های علوم پرداختن، نگاه بیرونی نداشتن یکی از موانع و آفاتی است که نمی‌گذارد آن دانش‌ها در جایگاه خودش قرار نگیرد.

... شاخصه‌ای برای نرخ رشد علمی در کشورها می‌گذارند، مثلاً می‌گویند تعداد مقالات منتشر شده در نشریات معتبر جهانی درج شده باشد که الان هم تلقی پیشرفت علمی در کشور این است که پژوهشگران را ترغیب کنیم مقالات‌شان را از این کانال بفرستند تا در راندمان نرخ‌گذاری جهانی اعلام کنیم که درصد رشد ما این قدر بوده و مثلاً از رده صدم دنیا به سی ام رسیده‌ایم. یا یک شاخص دیگر این است که چقدر بودجه به بخش تحقیقات اختصاص داده می‌شود. فرض می‌کنیم صدا و سیما اعلام می‌کند که پنج درصد بودجه‌هایی که مربوط به فیلم

و سریال است، باید در تحقیقات مصرف شود. بعضی وقت‌ها هم این بودجه تحقیقات پرداخت می‌شود؛ ولی صرف تدارکات فیلم‌ها می‌شود و واقعاً ضعف تحقیق دارند یا هم اکنون آن چیزی که شاخه‌ها را در داخل کشور

۱۰. با توجه به نظرات طرح شده در خصوص زوایای حکومتی و مدیریتی نقد و نوآوری در دین، توجه به جایگاه زنان در عصر امروز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. از این‌رو با توجه به سوابق و فعالیت جناب حجۃ‌الاسلام و المسلمین آقای زبیانی نژاد در این حوزه؛ دهین سؤال را از ایشان می‌پرسیم به نظر شما چه مبانی در نوآوری با تولید علم در دین پژوهی در حوزه زنان نیاز است ایجاد شود یا تقویت گردد؟

تولید یعنی چه؟ نخست این را مشخص کنیم که تولید دانش یعنی چه؟ یعنی این که مقالات علمی تکثیر کنیم؛ برای مثال امسال حد مقاله از حوزه بیرون آید و سال آینده هزار تا، شما می‌گویید رشد هزار درصدی داشتیم؟ یا می‌گویید نه، ما به هر پژوهشی تولید نمی‌گوییم، تولید به آن پژوهش‌هایی می‌گوییم که حرفی نو در جهت تعریف شده داشته باشد. بعضی چیزها حرف نو دارند و به واقع تولید است؛ اما بار دیگر می‌گوییم که آن تولید مورد نظر نیست؛ به عبارت دیگر وقتی ما می‌گوییم تولید علم و حتی پاسخگویی، باید در یک جهت قرار گیرد. در ۳۰۰ سال اخیر، روند تولید دانش در دنیا از حالت اتفاقی گذر کرده است؛ یعنی آن موقع نیوبتون زیر درختی می‌نشینند و با افتادن سبیلی از درخت، جرقه‌ای در ذهن او زده و به نیروی جاذبه کشف می‌شود؛ ولی از سال ۱۶۷۳ م. در دنیا آکادمی‌هایی پدید آمد که این‌ها تعیین می‌کردند که جریان نوآوری و تولید باید به چه شکل ساماندهی شود؛ یعنی علاوه بر این که تولید دانش داشته باشیم، این تولید باید و در مجموعه‌ای، یک پازل و طرح هماهنگ بسازد. از این‌جا می‌خواهم منتقل شوم به این که مهم‌ترین ضرورت ما این است که باید نهادی در حوزه و دانشگاه داشته باشیم تا در جریان تولید علم، مطالعات استراتژیک انجام دهد. مطالعات استراتژیک یعنی این که شما گلوگاه‌هایی را شناسایی کنید. که اگر موضوع‌ها و مشکل‌های آنها را حل کنید خیلی از مسائل شما حل می‌شود؟ برای نمونه بحث رابطه علم و دین، یک موقع شما می‌گویید که برای مثال تحقیقی را شخصی در علوم اجتماعی انجام داده و فرمول جدیدی را کشف کرده است و ما می‌گوییم این خیلی خوب است؛ اما زمانی حرف

مهم‌تری می‌زنیم و می‌گوییم ما رابطه بین علوم را کشف کرده و فرضیه جدیدی درباره نسبت علوم و دانش‌های پیشینی داده‌ایم. و نتیجه گرفتیم؛ البته بنده نمی‌خواهم بگویم که این نتیجه درست است یا خیر. اگر این حرفی را که بعضی‌ها می‌زنند درست باشد؛ یعنی علوم انسانی به‌گونه‌ای جهتدار است که نمی‌شود در خدمت اهداف دینی از آن سود برد؛ این علوم العادی است که با اصلاحات جزئی هم نمی‌توان آن را درست کرد.

- با توجه به نظر حضرت‌عالی به غرب — بهویژه علوم آن — به‌شکل یک کلی تجزیه‌ناپذیر نگاه می‌شود که ما هیچ قسمی از آن را نمی‌توانیم داخل بیاوریم، تجزیه کنیم و در خدمت اهداف دینی به کار ببریم؟

- در مکاسب محترمه مثالی می‌زنند و می‌گویند: خرید و فروش بت جایز است یا نه؟

- می‌گویند تا زمانی که بت به شکل بت باقی است، خرید و فروش جایز نیست؛ ولی هنگامی که شکسته و به چوب تبدیل شود، مانند هیزم می‌توان آن را خرید و فروش کرد. بنده می‌گوییم اگر کسی بگوید که علوم متلاً جامعه‌شناسی، براساس پیش‌فرض‌هایی در یک پارادایم و براساس اهدافی ترسیم شده است که نه در پارادایم و نه در تعاریف و اهداف با ادبیات دینی سازگاری ندارد؛ یعنی شما هنگامی که از هنجار بحث می‌کنید، می‌گویید که هنجار یعنی چه؟ برای شما شاخصه مقبول خود را می‌دهد. جامعه‌شناسی علمی است که می‌کوشد تا برای شما هنجارها را توسعه دهد و ناهنجاری‌ها را ازبین ببرد. موقعی که هنجار را تعریف می‌کنید، می‌بینید که به رای اکثریت بستگی دارد؛ یعنی این تعریف از دل نظام لیبرال درآمده است. شما می‌بینید بسیاری از صحبت‌هایی که در جامعه‌شناسی دینی می‌توانید بزنید، این‌جا یافتد نمی‌شود؛ برای نمونه «اذا کترت الزنا فشت الزلزال» یعنی هنگامی که زنا فراوان شد، زلزله زیاد می‌شود. موقعی که مردم زکات ندهند، قحطی ماشیه (گله گاو و گوسفند) می‌آید. «ظاهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت یدی الناس» یعنی ما گناه می‌کنیم، آسمان نامهربان می‌شود و سیل می‌آید. این موضوع در کدام علم جامعه‌شناسی تحلیل دارد؟ بحث روپیگری را مطرح می‌کنیم. در حال حاضر می‌کوشند تا برای آن تئوری بدهند؛ چه کسی می‌آید بحث کند که مال حرامی که از دسترنج روپی بهدست می‌آید، وقتی وارد چرخه اجتماع می‌شود، چه بلایی سر جامعه می‌آورد؟ یا هنگامی که پول ربوی وارد سیستم اقتصادی می‌شود، چه بلای اخلاقی‌ای بر سر جامعه می‌آید؟ چقدر مردم را مکدر و نامهربان می‌کند؟ این‌ها در علوم اجتماعی نیامده

است.

می‌خواهم بگویم که جریان تولید، گلوگاه‌هایی دارد. زمانی شما می‌گویید که می‌خواهیم بودجه صرف کنیم تا نیروی انسانی را جهت دهیم، بدان جهت که در چه مواضعی کار علمی انجام دهد؛ می‌خواهید اولویت تخصیص بودجه را مشخص کنید و برای علم برنامه توسعه بدهید. در این برنامه توسعه باید مشخص شود و باید یک سیستم ارزشگذاری بدهید که کجا برای شما اولویت اول است؟ آیا برای شما بحث نسبت علم و دین اولویت اول است یا بکسری تک‌گذاره‌های جزئی. عیناً در فقه همین‌گونه است؛ یک موقع مثلاً شخص می‌آید و نوآوری می‌کند و در بحث دیده، نظر جدیدی ارائه می‌دهد که، ممکن است ادلاءش را نیز ثابت کند؛ این، یک تحقیق جزئی است، اما شخصی می‌آید و درباره قاعده عدالت، یک اصل لفظی یا اصل عملی یا قاعدة فقهی تاسیس و از آن دفاع می‌کند که براساس این قاعدة فقهی می‌توانید بسیاری از احکام را نتیجه‌گیری کنید؛ خوب، ارزش این مسأله، بیشتر از آن نوآوری است. ممکن است شخصی در علم فقه، تحول کلی تری ایجاد کند، این باز ارزشمندتر است. شما باید نظام ارزشگذاری خود را تعریف کنید. شما تولید علم را در چه جهتی می‌خواهید؟ آیا در جهت تمدن‌سازی اسلامی می‌خواهید یا خیر؟ یعنی زمانی می‌گوییم که به ملل جهان سوم از جریان تولید علم عقب افتاده‌ایم؛ برای نمونه کاری که وزارت علوم می‌کند. این وزارت خانه می‌گوید کاری انجام دهیم که چرخه تولید علم، مقالات، اکتشافات و اختراقات علمی بیشتر شود؛ بنابراین این کیفیت را به کمیت تبدیل و شاخصه‌گذاری می‌کند؛ بعد هم ارائه می‌دهد که ما در پنج سال گذشته این قدر رشد تحقیقات داشتیم. بنده می‌گویم که آیا این رشد تحقیقات، فاصله ما را با آن اهداف دینی بیشتر کرده یا کم کرده است؟

- این فاصله دینی را در تولید شما چگونه تعریف می‌کنید؛ بر طبق فرمایشات شما اگر وارد شویم نتیجه می‌شود که جهت‌داری مطلق، علوم انسانی متعارض با نظام علمی، مفاهیم و ارزشگذاری اسلامی

- بنده نمی‌خواهم بگویم که علوم انسانی جهت‌دار است یا نه. می‌گوییم این فرضیه چه آثاری دارد؛ یعنی اگر شما بخواهید فرضیه بدهید، چه آثار شکرگفی خواهد داشت؟ بنابراین باید از این طرف ثابت شود یا از آن طرف.

حالا با این فرض جهت داری را می گوییم که برای تمدن اسلامی آثار سوء دارد؛ یعنی این علوم با این فرضیه نمی تواند تاثیر مطلوب برای تمدن اسلامی داشته باشد. اکنون سوالی در این خصوص طرح می شود که الگو و مدل تولد در علوم اسلامی و یا علوم انسانی دینی چیست؟ نخستین پرسش این است که آیا الگو، مدل تولید و آیا شاخصه های تولید وجود دارد؟ حتی اگر مطالعات استراتژیک انجام شود و گلوگاهها — که یک بحث مدیریتی است — شناسایی شود، آیا باز هم الگوی تولید وجود دارد؟ — بنده می گوییم که قبل از این ها ما سر یک سری چیزهای دیگر تفاهمنداریم. مورد نخستی که تفاهمنداریم این است که نهضت نرم افزاری یعنی چه؛ یک موقع بحث بر سر دانشگاه اسلامی و اسلامی کردن دانشگاهها بود، در نهایت به اینجا ختم شد که بعضی از نمایندگان مجلس بحث این که مثلاً دانشجویان در دانشگاه یقه خود را بینند و آستین کوتاه نپوشند، به سخیفترین تلقی؛ نزدیک شد؛ چون کسانی که می خواهند جریان را رهبری کنند، خودشان به یک تلقی مشترک نرسیده اند. (یا بحث وحدت حوزه و دانشگاه به اینجا رسیده بود که بعضی آقایان ما مثل آیت الله صانعی در زمان جنگ گفته بودند که تعدادی از طلبه ها به دانشگاه بروند؛ یعنی ارتباط داشته باشند. ما روزی به مدرسه فیضیه رفتیم و دیدیم که تعدادی دانشجوی پزشکی را به مدرسه آورده اند و در همان اتفاقی که طلبه ها نشسته اند، آن ها را جای داده اند و طلبه ها جک های طلبگی تعریف می کنند و دانشجویان هم گوش می دهند. ما با دیدن چنین صحنه ای احساس شرمساری کردیم ممکن است از بحث وحدت حوزه و دانشگاه این تلقی سخیف باشد که بتشنینیم و با هم چای بخوریم). ممکن است شما بگویید این قدم اولیه است؛ یعنی باید از همدلی شروع کنیم تا به همفرکری و همکاری برسیم؛ ولی حرف اصلی در جریان وحدت حوزه و دانشگاه، دستیابی به یک الگوی وحدت علم و دین است. مادامی که دانشگاه مروج علم سکولار است و شما هم دارید حرف دینی می زنید، هرچه هم به یکدیگر لبخند بزنید، به موضع مشترک نخواهید رسید. حتی بعضی ها می گویند حس زیبایی شناختی که این دو دستگاه تولید می کند، با هم متفاوت است. بعضی اوقات دیده اید که در جلسه ای وقتی حرف سیاسی می زنید، حال بعضی ها دگرگون می شود، خیلی بدشان می آید؛ طرف دروغ می گوید، شما حالتان دگرگون می شود. اصلاً حس زیبایی شناختی ها هم ممکن است با هم متفاوت باشد. حرف بنده این است که در قدم نخست، کسانی که می خواهند جریان تولید دانش

را پیگیری و رهبری کنند، باید تفسیر کنند که مراد ما از تولید دانش چیست؟ به یک تلقی مشترک از تولید دانش برسند، بعد پگویند که لوازم و شاخصه‌های آن چیست؟ یعنی آن هدفی که مورد انتظارمان است و این که کیفیت مورد انتظار چیست، چطور می‌توانیم این کیفیت را به شاخصه‌های کمی تبدیل کنیم.

در حال حاضر اگر وارد بحث زنان شویم، سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی دارند ادبیاتی به کل دنیا تحمیل و در این چارچوب تفسیس می‌کنند؛ چنان‌که می‌گویند شاخصه‌های نگران‌کننده درباره زنان عبارت است از:

۱. فقر

۲. اشتغال

اشغال هم شاخص دارد. یعنی می‌گویند باید درصد افراد شاغل اعم از زن و مرد به حد توازن برسد؛ یعنی اگر مثلاً چند درصد از مردان شاغل هستند، درصد زنان نیز باید همان اندازه باشد یا حضور زنان در پست‌های مدیریتی، دوازده مورد نگران‌کننده می‌آورند که از کشورها نیز گزارش می‌کنند. بعد کشورها مجبورند برای این‌که خود را به آن استاندارهای مورد نظر برسانند و نگویند ما در رده صدم و دویستم هستیم، باید اصلاحات داخلی انجام دهند تا این شاخصه‌ها را تحقق بخشنند. در نهایت وقتی دقت می‌کنیم، می‌بینیم که نسبت به سن ازدواج اصلاً شاخص وجود ندارد. آن‌ها نگران مساله سن ازدواج نیستند، نگران افزایش طلاق نیستند؛ ولی ما براساس الگوی دینی خود، هنگامی که می‌خواهیم شاخص‌گذاری کنیم، می‌گوییم وضعیت زنان چه موقع رو به رشد می‌رود؟ موقعي که این اتفاق‌ها بیفتد؛ مثلاً می‌گوییم اگر بیوندهای خانوادگی و صله رحم افزایش یابد، خوب است، ولی چطور به کمیت تبدیل‌ش کنیم؟ یعنی ببینیم چقدر رفت و آمد خانوادگی دارند، آیا هنگامی که فردی می‌خواهد ازدواج کند، بسیج طایفه‌ای برای کمک صورت می‌گیرد یا این‌که فقط فشارها بردوش پدر و مادر است؟ ... یازمانی که مشکلی برای فردی پیش بیاید، آیا دیه آن را عاقله می‌پذیرند بدراحتی یا اتفاق دیگری می‌افتد؟ در روابط خانوادگی و زناشویی نیز می‌توانید به کیفیت و کمیت تبدیل کنید.

هم‌اکنون بحث ما این است که نخست باید تولید علم تفسیر شود و دوم این که نهادی ایجاد شود تا دقیقاً از جریان تولید علم و آن‌که چه چیز مدنظر ما است آگاه شویم؛ همچنین به یک مرکز مطالعات استراتژیک در حوزه دین نیاز داریم که این مرکز بگوید برای رسیدن به این

مفهوم — که قبلًا از سوی نخبگان حوزه تعریف شده — این وضعیت ما و نقطه مطلوب ما است، این برنامه توسعه است؛ یعنی همان‌گونه که شما برای کشور برنامه توسعه می‌بندید، برنامه توسعه برای علم می‌بندید. در این برنامه توسعه باید اولویت‌ها مشخص شده باشد؛ یعنی معلوم باشد که تخصیص بودجه و اعتبار به علوم انسانی چقدر است، به بخش فقه چقدر است و ...

- حالا فرض بفرمایید که مرکز مطالعات استراتژیک هم تاسیس و این اتفاق علمی نیز حاصل شد، می‌خواهم بگوییم شاید لازم باشد برای بحث از موانع به گذشته برس‌گردیم، یعنی حتی اگر تمام فرضیه‌های شما محقق شد، حالا آقایان مطلوب گذاری کردند، مبدأ گذاری کردند و پروسه حرکت را تعیین کردند و برمبنای توسعه هم بودند، این‌ها را براساس چه شاخصه‌ای می‌دهند؟ ابزار تعیین اولویت‌ها نزد آقایان چیست؟

- شما دارید بحث را یک پله عقب‌تر می‌برید و این هم حرف درستی است. وقتی بنده می‌گوییم که به یک تلقی واحد برسند، در این تلقی واحد باید نظام تعاریف درست باشد.

- این که بنده می‌گوییم به تلقی واحدی برسیم، در صورتی محقق می‌شود که پیش‌فرض‌های شما یکی باشد. وقتی شما از موانع تولید علم و نوآوری صحبت می‌کنید، یکی از آن‌ها موانع سازمانی است؛ یعنی هم مانع نیروی انسانی است، موانع دیگری هم وجود دارد.

- این را بنده روی بحث نیروی انسانی می‌برم؛ یعنی نیروی انسانی ما آن سطح از فرهیختگی را ندارد که تحلیل داشته باشد. اگر بخواهیم به یک تحلیل برسیم، باید نظام معرفتی خود را با یکدیگر هماهنگ کنیم؛ یعنی مفهوم علم، مفهوم دین، یعنی انتظار ما از دین چیست؟ تصویری که ما از تمدن دینی داریم چیست؟ اصلاً تمدن دینی معنا می‌دهد یا به قول آقای هماجرانی تمدن مسلمین. اگر کسی اصلاً به تمدن اسلامی معتقد نباشد، صورت قضیه چیز دیگری می‌شود. امروز اگر پنج نفر از آقایان کنار هم بنشینند، مادامی که دهان باز نکردند به هم اعتقاد دارند؛ ولی هنگامی که زبان باز کنند و بخواهند حرف‌هایشان را بزنند، می‌بینیم با یکدیگر بسیار اختلاف دارند؛ یعنی تلقی آیت‌الله جوادی آملی از علم و دین و رابطه این‌ها ممکن است با تلقی آیت‌الله مصباح بزدی یکی نباشد؛ همچنین ممکن است تلقی ایشان با تلقی مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی هاشمی رئیس فرهنگستان (علوم اسلامی) نیز یکی نباشد و ... یعنی این که ما چقدر می‌توانیم به علوم انسانی اعتقاد پیدا کنیم، آیا این امر مبتنی بر

پیش‌زمینه‌های دیگری می‌شود که باید در این پیش‌فرض‌ها به همساهمگی بررسیم و در نهایت این که تعریف‌ها یکی شود. این طورکه بعضی دوستان ما می‌گفتند، بحث تولید علم را می‌توانیم از تولید نظریه‌های علمی شروع کنیم، به تولید دانش، و به تولید در پارادایم‌ها، یعنی این دانش در چه زمینه‌هایی شکل می‌گیرد.

۱۱. بار دیگر از زاویه تولید علم و باسته‌های آن در حوزه‌های علمیه مسأله را مورد کنکاش قرار می‌دهیم. بدغونان یک پرسش از محضر آیت‌الله تسخیری این موضوع را می‌پرسیم که چرا کتاب‌هایی مانند کتب شهید صدر کمتر نوشته می‌شود. کتاب‌هایی که موضوعات کلان اجتماعی مانند اقتصاد، سیاست و ... را مورد دقت قرار دهد؟ توآوری با چنین رویکردهایی با چه موانعی روبرو است؟

بنده معتقدم یکی از موانع توآوری، نبود اجتهاد دقیق یا به‌اصطلاح محقق شدن ابعاد کامل اجتهادی است که مقبول اسلام باشد. متاسفانه تصور می‌کنیم که اگر فردی توانست اصول را به خوبی حل‌جی کند و قواعد فقهی را خوب بشناسد، می‌شود مجتهد و مجتهد مطلوب؛ حتی اگر دیدگاه‌های فردی این شخص تا حدی لایتنهی پست است، یعنی اینجا مرتع جمع فردی می‌شود؛ حتی اگر شناخت او از جهان، سیاست، اقتصاد و تفکرات دیگر صفر باشد. یا فکرشن کوتاه و محدود باشد، این مجتهد ایده‌آل است. بنده معتقدم یک بعد اجتهاد، شناخت قواعد اصولی و شناخت نحوه استنباط فقهی است، بعد دیگر آن، شناخت مقاصد اسلام به‌طور کامل و دیگر، قدرت شناخت موضوعات و تفکرات تو در جهان است. شناخت این تفکرات تو، زمینه مانور فکری آن را بیشتر می‌کند و دقت در تحقیق مناطق و موضوعات، در استنباط آن موثر است. بنابراین یکی از موانع که اکنون نام آن را مانع گذاشت یا نبود مقتضی.

- بله، یعنی هر عاملی که یا در ضعف مقتضی اثر گذارد یا مقتضی باشد، ولی مانع جلوگیری از اثر مقتضی هم باشد؛ اگر این‌ها را جمع کنیم، مسأله نبود اجتهاد جامع مطلوب اسلام مطرح می‌شود که این امر، یکی از بزرگ‌ترین دردهای ما است.

- این اجتهاد باید حتماً در یک شخص تحقق یابد یا با یک کار جمعی هم می‌شود؟ - خیر، شرطی نداریم. اتفاقاً در مسأله شناخت اسلام، فردیت دخالت ندارد. امروز ثابت شده که کار گروهی بهتر از کار فردی است؛ یعنی اگر مأیا بیاییم از اجتهاد و امور فقهی و کل کارهای دیگر نظیر: کارهای پژوهشی، اتمی و پیشرفت علمی انسان بگذریم، می‌بینیم وقتی که

مجمع علمی می‌نشینید و همفکری می‌کند، به حقایق روشن‌تری دست می‌یابد؛ در نتیجه شرط آن فردی نیست و می‌تواند جمعی باشد و بهتر این است که کمیسیون تشکیل تا مرض تشخیص داده شود و راه علاج آن مشخص گردد. در اینجا است که احادیث مشاوره معنا می‌یابد. نظری: «من شاور رجال شارکها فی عقولها» یعنی: هنگامی که مشورت شود، مشارکت در عقل بوجود می‌آید.

پس نخستین مانع، نبود آن اجتهاد جامع است.

- یعنی من که می‌گوییم اجتهاد اگر عقل‌های روی هم یک عقل مشترک مطلوب باشد. شما فرض کنید که این‌ها همه، مجتهدان متجزی باشند؛ ولی وقتی جمع شوند و آن اجتهاد جامع را به دست آورند، شرط محقق می‌شود.

- مهم این است که محصول این باشد. محصول یک مغز اجتهادی جامعه باشد. حالا در یک فرد می‌تواند محقق باشد؛ مانند آقای صدر و امام(ره) یا می‌تواند این مقصود در یک مجموعه‌ای تحقق یابد؛ یعنی آن وعائی که می‌تواند این کار را انجام دهد.

پس نخستین مانع، نبود این است. به نظر بند استعدادهای شخصی هم دخالت دارد. نبود استعدادهای شخصی در مجتهدان کنونی، یعنی می‌سینیم در یک جامعه و حتی در یک حوزه بسته یک فکر آزاد خلاق بوجود بیاید. این مسأله گاه تابع استعداد شخصی است. می‌خواهم بگویم یکی از موانع، عدم تربیت استعدادهای ویژه است. ما استعدادهای ویژه را شناسایی، تربیت و تقویت نکرده‌ایم. نبودن بعد تخصصی در مجتمع علمی، یکی از تقاضی‌ها است. امروز علوم توسعه چشمگیری یافته است. ما از یک فرد می‌خواهیم که هم قدرت اصولی، هم قدرت فقهی، هم قدرت جغرافیایی و تاریخی، هم قدرت شناخت تفکرات غربی، هم قدرت اجتماعی، یعنی علوم اجتماع و روانشناسی، را دارا باشد. یک این سینایی گاه به دست می‌آید؛ ولی در چند عصر می‌شود یک این سینا پدیدار کرد؟ یا یک شخصیتی مثل شیخ طوسی را پیدا کرد؟ براین اساس، راه حل این توسعه علمی وسیع، مسأله علوم تخصصی و اجتماع همین علوم تخصصی در یک مجموعه‌ای که بتواند، مثلاً در بحث وضع مرحوم آقای صدر می‌رود از تئوری پاولوف در مسأله خطا و تالم استفاده می‌کند و در مسأله تداعی معانی، از تداعی بین لحظ و معنا برای تحلیل دلالت وضعی الفاظ استفاده می‌کند. شما می‌دانید مسئله دلالت وضعی مستله‌ای است، خوب آقای صدر از این تئوری آگاه شد و از آن برای یک بحث اصولی

داخلی استفاده کرد. حالا اگر واقعاً این‌ها از تئوری‌های مختلف وضع آگاه باشند، بهتر می‌توان به نتیجه رسید. بنده می‌خواهم بگویم که نبود اجتهاد جامع، نبود تخصص، تربیت نکردن مفهوم‌های استثنایی، نبود احتمال فضای مناسبی را باید تا بتواند آن ابداعات و ابتکارات خودش را شکوفا کند. تصور آقای صدر این بود که مثلاً در یک جامعه اسلامی سه چیز ضرورت دارد:

۱. جهان‌بینی آن دقیقاً مشخص شود.

۲. تئوری اقتصادی آن جامع باشد.

۳. تئوری اجتماعی اش مشخص باشد.

بنابراین ایشان به دنبال نوشتن فلسفتنا، اقتصادنا و مجتمعتنا رفت و توانست فلسفتنا و اقتصادنا بنویسد؛ ولی فضای اجتماعی به او اجازه نداد که مجتمعنا را بنویسد، در نتیجه معروف از ایشان این است که «ترکت مجتمعنا لمجتمعنا» نوشتن مجتمعنا را به جامعه ما واگذار کنید؛ پس اگر این سه عامل یعنی: اجتهاد جامع، تربیت مفهوم‌های مبتکر و استثنایی، و اشاعه روح تخصص در جامعه‌ای محقق شود، راه نوآور بودن حوزه‌های علمیه ما است و چنان‌چه هر کدام از این‌ها محقق نشود، نباید انتظار نداشته باشیم که نوآوری جامعه‌ای بدست آید.

- دلیل آن همین است. آن‌ها می‌خواهند هر چند برای کشور خود و کشورهای نظریشان برای مسائل پیچیده راه حل پیدا کنند و پیدا هم کردند؛ با همان استقرای باطل. و ما دائم اجداد نمانیم را می‌گردیم. در فقه می‌گوییم اگر کسی فوت کرد و هیچ کسی نداشت، اما هشت تا جد دارد، باید این جوری تقسیم کرد.

- ممکن است دلیل آن این باشد که می‌فهمند ما سواد نداریم و نمی‌توانیم مسائل را حل کنیم.

- بیینید مگر قرآن بالاترین دلیل نیست، یک روایت ضعیف آن را راکد و وجود و عدم آن را یکسان می‌کند. اگر نگوییم بیشتر روایات، ولی بسیاری از آن‌ها ضعیف است؛ حتی به اعتقاد بنده اگر راوی‌های آن هم نمازخوان و روزه‌گیر بوده باشند، چون عقل و درک حسابی نداشند، نمی‌توانیم بگوییم حرف امام را درست فهمیده‌اند. به اعتقاد بنده هیچ تکان نخورده‌ایم.

- در ادامه آخرین پرسش این میزگرد را از جناب آقای دکتر گرجی می‌پرسیم. یکی از سوالات مهم در موضوع نوآوری تفاوت نرخ توسعه و تولید علم در علوم مشابه است. چگونه است که بر برخی از علوم در دنیا به سرعت مسأله و ابواب اضافه شده و حتی زیر شاخه‌های گرایش‌های علمی جدید پدید می‌آید که در کشورهای متعدد دنیا نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی در برخی از علوم دینی این مسأله با سرعت کمتری رو به رو است؟

- ما همه‌اش می‌خواهیم صرفاً آن‌هایی که گفته‌اند و روش‌های گذشته و روایات ضعیف، آن وقت عقلی را که خداوند آن را مهم‌ترین چیز می‌داند، ما بدکلی رها کرده‌ایم. قرآنی که همه می‌گویند اول است، شما نگاه کنید که جواهر در شرح ۴۳ جلدی فقط چند جا گفته است که فلان آیه هم دلالت دارد؛ اما همه‌اش روایت است. آن وقت رسیده به آن جایی که خودشان گفته‌اند ضعیف است، آن وقت آن یکی جواب داده منجر به عمل مشهور است. چون روش ما این است، هرگز جلو نخواهیم رفت.

- روش استقرا را هم در این حوزه قبول دارید؟

- نه، عقیده بندۀ این است که در مسائل عقلی — همان قیاس که گفته‌اند، یعنی قیاس منطقی — بهترین است؛ ولی در مسائلی که عقل در آن راه ندارد، باید آزمایش کرد؛ مثلاً برای این که مسائل پژوهشکی را بدانیم و آن را به دست آوریم، مجبوریم چیزهای مختلف و گیاهانی را که از زمان‌های قدیم استفاده می‌شد، ببینیم آیا از صد نفر، نواد نفرشان تاثیر آن را قبول دارد یا نه. بمنظور من عاقلانه فکر کردن، نمی‌شود به طور کامل استقرا را نفی کرد، چنان‌که قیاس فقهی را نمی‌شود نفی کرد. نمی‌خواهیم بگوییم که هرج و مرچ باشد؛ زیرا هرج و مرچ را هم قبول ندارم.

- شاید نیاز است روش‌های استنباط باید تغییر کند.

- بله، در قم موسسه‌ای است که ظاهراً آقای مصباح مسؤول آن و یک عدد هم در آن جا هستند. این‌ها زمانی پرسش‌های فراوانی از ما کردند و ما هم جواب دادیم. باید آن‌ها را چاپ کنند؛ مثلاً درباره علم اصول که بسیار هم مهم است — یکی از پرسش‌ها این بود که آیا علم اصولی که سنی و شیعه از زمان‌های قدیم تهییه کرده‌اند، هنوز همان است، فقط نظرات، مثلاً امر عقیب حصر دلالت بر وجود دارد، یکی گفته ندارد، هنوز هم یکی می‌گوید

دارد، یکی می‌گوید ندارد. روی آن فکر نکرده‌ایم. خلاصه پرسیدند که آیا امروز آن اصول می‌تواند اداره کنند؟ گفتم خیر. دلیل آوردم که خیلی چیزها وجود دارد که امروز راه فراری از آن نداریم و همه هم قبیل داریم که درست است؛ مثلاً شناسنامه. یک عاقلی می‌گوید بد است. یا املاک، این خانه مال من است، باید سند داشته باشید. آیا آن علم اصول با آن کیفیت می‌تواند این‌ها را اثبات کند؟ غالباً آقایان هم می‌خواهند بگویند که ما گفتیم و می‌گوییم و ممکن است این‌ها را جایی نوشته باشند و من هم خبر ندارم. پرسش‌های بسیار جالبی بود که پاسخ‌های آن جالب‌تر بود.

در پایان با تشکر از وقتی که همه اساتید معظم جهت این مصاحبه اختصاص داده و قبیل زحمت کرده‌اند امیدواریم که این مصاحبه بتواند برخی از موانع نقد و نوآوری در حوزه دین پژوهی را مورد دقت و بررسی قرار داده باشد.



مرکز تحقیقات کاپیتویل علوم رسمی